

**نشر آتش منتشر کرد
بن بست خیزش های عربی
و راه برون رفت**

«نشر آتش»

مصر، تونس و خیزش های عربی:

چطور به بن بست رسیدند و چطور می توان از بن بست خارج شد

مقدمه نویسنده

نوشتن مقاله حاضر را در ابتدای سال ۲۰۱۳ آغاز کردم. در نسخه اولیه («بن بست بهار عربی - آیا راه خروجی هست؟») منتشر شد، روی نت رفت و در مارس ۲۰۱۳ در مصر به زبان انگلیسی و در تونس به زبان فرانسوی پخش شد. از آن زمان تا کنون کشورهای عربی زبان و جهان شاهد تحولات تکان دهنده ای بوده اند، برخی سؤالات و دینامیک ها روشن تر شده اند، برخی ایده ها به آزمون زمان تن داده اند و درک خود من نیز بالاتر رفته است. این نسخه بازبینی شده و مفصل تر، با بهره گیری از مرآده و تبادل نظر با مردم این کشورها و بخصوص نظرات و پیشنهادها ویراستاران دمارکیشن Demarcations تولید شد.

این مقاله از دو قسمت تشکیل شده. بخش اول به مسائل و بحث هایی می پردازد که چه در این کشورها و جای دیگر مطرح شد و توجهش را به تجربه و شرایط مصر متمرکز می کند. بخش دوم بیشتر یک تحلیل کلی است از اینکه انقلاب سوسیالیستی در چنین کشوری چگونه می تواند باشد و انقلابیون کمونیست چطور می توانند چنین دیدگاهی را به یک نیروی زنده و مشخص در میان مردم تبدیل کنند.

مصر و تونس نقش پررنگ تری گرفته اند چرا که تنها در این دو کشور است که خیزش توده ها به سقوط رژیم انجامید. در لیبی چنین نشد (نقش تعیین کننده را دخالت نظامی غرب بازی کرد)، در یمن رژیم کهن اساساً دست نخورده سر جایش ماند، و در سوریه، بحرین و سایر کشورهای عربی نیز که از ۲۰۱۱ به این طرف نظم کهن به چالش کشیده شده نیز به همین پیروزی این دو خیزش علیرغم تفاوت های عظیم این دو کشور مسائل پایه ای را به روشنی بسیار پیش گذاشت. این مسأله بخصوص در مورد مصر صادق است که هر چند قصد پیش بینی آینده را نداریم می توانیم بگوئیم که کار تمام است.

بخش اول

از مردم متحد به مردم منقسم

الشعب یورید اسقاط النظام - « مردم خواهان سقوط نظامند! این کلمات بیان وحدت اراده ای بودند که تاریخ کمتر به خود می بیند ولی همواره به خاطر می آورد، زمانی که مردم به طور میلیونی به ناگهان برمی خیزند و آنچه ابدی می نمود به ناگاه فرو می ریزد. دو رژیم، که استحکامشان به ظاهر هم سنگ توحششان بود چنان سقوط کردند که امواجش جهان را در بر گرفت.

ولی شورش خودبخودی ای که به ظاهر مردم، یا حداقل فعالترین بخش های مردم را علیه این ظالمان منفور متحد کرده بود، به پدیده هایی پیچیده تر و متضاد تر پا داد. امروز مردم در مصر و تونس اصلاً متحد نیستند. و هر کدام به سمت یکی از دو دسته ارتجاعی منازع کشیده می شوند، دو دسته ارتجاعی که یکی پرچم اسلام سیاسی بلند کرده و دیگری پرچم دموکراسی سرمایه دارانه وابسته به امپریالیسم غرب.

این دو گرایش مدتهاست که در تونس و مصر مشغول فعالیت بوده اند، و از لحظه ای که صدها هزار نفر از مردم به خیابان آمدند و بن علی و مبارک را بیرون کردند هم بیکار ننشسته اند. ولی در آن زمان مردم کم و بیش متحد بودند و ابتکار عمل را به دست داشتند و در هر دو کشور، ارتش (نیروهای نظامی) را مجبور کردند که عقب نشینی کند و پشت مردانی که زمانی به عنوان ستون های ثبات مطرح بودند را خالی کند. زبان هایی که در نتیجه ی سرکوب، سنت و تقسیم جامعه به طبقات، سکوت اختیار کرده بودند به سخن درآمدند، مردم گوش هایشان را تیز کردند، اذهانشان را باز کردند. شورش مردم نمایانگر قدرت و عمق نارضایتی شان از نظم موجود بود و شکست ناپذیر به نظر می رسید.

اکنون نه تنها مردم تحت تأثیر این گرایشات [این دو دسته ارتجاعی] قرار دارند بلکه تا حد زیادی گروه گروه به یکی از اردوهای رقیب که هر یک تحت رهبری نمایندگان یک شکل از نظم ارتجاعی هستند می پیوندند. این جریان ها دشمن ایده آل های والایی هستند که زمانی مردم با شعار «حرمت» و «نان، آزادی و عدالت اجتماعی» به خیابان آمدند، برای دست یافتن

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

به آن ها جنگیدند و جان دادند. بدترین مشکل این است که تعداد بسیار زیادی از مردم قانع شده اند که به جز یکی از شکل های ارتجاعی حکومت، گزینه ای موجود نیست. در یک طرف لیبرال های طرفدار ارزش های غربی هستند که برنامه شان تحت عنوان «آزادی» عرضه میشود، به خصوص «بازار آزاد» که اکثریت عظیم مردم همه کشورها را به خاک سیاه نشانده است. و در انطباق با این «آزادی» [آزادی «بازار آزاد»] دموکراسی سرمایه دارانه ی نوع غربی و نظام انتخاباتی را تبلیغ می کنند - چیزی که هیچ وقت و هیچ کجا به تغییرات اساسی نیا انجامیده است. این دارودسته نیز جز تحقیر و سرکوب توده های فقیر شهری و اکثریت عظیم جمعیت روستایی چیزی برای عرضه ندارند.

در مصر لیبرالها شعارهای مبنی بر حکومت اکثریت، حقوق سیاسی و حکومت قانون را کنار گذاشتند و دست به دامن «نیروهای مسلح ملت» شدند. بسیاری از به اصطلاح «مارکسیست» های مصر ادعا می کنند که این ها «نیروهای مسلح مردم و ملت» بوده اند اما این امر هیچ گاه واقعیت نداشته است. ارتش مصر همواره ستون مرکزی طبقات استثمارگر وابسته به امپریالیسم بوده است و در چهار دهه گذشته بدون اجازه ایالات متحده آمریکا آب هم نخورده است.

ارتش بدون حمایت توده ای نمی توانست به سادگی، دوباره میدان دار شود و این حمایت توده ای را لیبرال ها و «چپی ها» برای آن سازمان دادند. این شامل تشکلات جوانان نیز میشود که در روز ۳۰ ژوئن ۲۰۱۳ در میدان تحریر و سایر میادین تظاهرات هایی را سازمان دادند و از ژنرال ها خواستند که مردم را از دست حکومت اسلام گرایان نجات دهد و بعداً به کودتای سوم ژوئیه مشروعیت دادند. در آن چند ماه برخی از آن ها که امروز سعی می کنند میان خود و جنایت های ارتش فاصله ای بگذارند شعار «مردم و ارتش همدست هستند» (۱) را سر داده بودند.

این شعار در خیزش ضد مبارک پا گرفت و هنگامی که ارتش پشت مبارک را خالی کرد به اوج رسید. اما بعد از این که ارتش، مسیحیان و جوانان و سایرینی را که علیه اش تظاهرات می کردند را به گلوله بست، کم رنگ تر شد. در آن زمان اسلام گرایان به جای اعتراض به آن سرکوب های خشن با ارتش لاس می زدند. ارتش رضایت داد که اسلام گرایان دولت تشکیل دهند - هر چند که هیچ وقت از وزارتخانه ها و سایر پست های کلیدی کنار نرفت و حق وتوی

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

خود را نیز محفوظ نگاه داشت. اکنون، شعار «مردم و ارتش همدستند» دیگر نشانه ی توهم نیست. در مقابل بی نظمی مشکل برانگیز و وحشتناکی که امروز حاکم است، این شعار به معنی برنامه ی احیای نظم کهنه و حتی بدتر از آن است. برای بازگرداندن بازی به نقطه ی شروع، هرگز نمی توان از دگمه ی «ریست» ابرگرداندن یک وسیله به حالت اول استفاده کرد. در طرف دیگر اسلام گرایان ایستاده اند. آنان ادعا می کنند که آزادی از سلطه غرب و عوام فریبی و تحقیر را نمایندگی می کنند. اما خود آنان همان اقتصاد و روابط اجتماعی و تفکر عقب مانده ای را نهادینه می کنند که به ضعف و ضربه پذیری مصر در مقابل سلطه ی سرمایه خارجی کمک کرده است. پروژه اسلام گرایان عبارتست از ترکیب استثمار، ستم و نابرابری با تسلاهی دروغین دین، صدقه های عوامفریبانه ی مسجد و همبستگی خفقان آور «امت مومنان» که دشمن تفکر انتقادی است.

منظور این ها رهایی ملت هم نیست چه برسد به اینکه بخواهند خلاقیت توده ها و جنبه های مثبت فرهنگشان را به عنوان بخشی از فرهنگ رهایی بخش بشریت شکوفا کنند و از تمامی دستاوردهای بشریت بهره بگیرند. اصل الاصول این ها این است که «اسلام راه حل است» و این اصلی است که اصلاً با اتحاد اکثریت وسیع مردم همخوان نیست. این ها می خواهند کسانی را که حاضرند به دلیل اعتقادات خاص دینی در مقابلشان سر تسلیم فرود آورند بسیج کنند و باقی را به تمکین وا دارند. مسیحیان و پیروان سایر مکاتب اسلامی (نظیر صوفی ها و دیگر گرایش های سنی رایج در مصر و صد البته شیعه ها)، سنی هایی که حکومت دینی را قبول ندارند، آگنوستیست ها (شکاکان) و بی خدایان و به عبارتی در صد بزرگی از جمعیت در دایره ی آنان نمی گنجند. راه حل آن ها برای «بی نظمی» ناشی از سلطه ی غرب آن است که اقتدار دینی به زور دولت اجرا شود و روابط میان مردم را پدرسالاری دیکته کند. این است دیرک آن نظم اجتماعی و نظم اخلاقی که مورد نظر و هدفشان است.

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت «مردم» را نمی شود با خوشخیالی متحد کرد

شاید برخی از جوانب وقایع ژوئیه و اوت ۲۰۱۳ نظیر جمعیت عظیمی که به خیابان آمد، شبیه آنچه باشد که در سال ۲۰۱۱ رخ داد. اما، علیرغم شباهت این رخدادها، محتوای آن ها متفاوت است. در واقع امروز کلمه «مردم» هم معنای دیگری دارد.

آیا این واقعیت که دولت های اسلامی در مصر و تونس انتخاب شدند و اسلام گرایان هنوز می توانند در هر دو کشور جمعیت زیادی را به میدان بیاورند، یا اینکه ژنرال های مصر می توانند میلیونها نفر را در دفاع از کودتایشان به خیابان بکشند، نافی این واقعیت اساسی تر است که هر دو طرف بردگی اکثریت عظیم مردم را نمایندگی می کنند (حتی اگر امروز مردم به این واقعیت واقف نباشند)؟ جمعیتی که در ژانویه ۲۰۱۱ در میدان تحریر، اسکندریه و سایر شهرها استعفای مبارک را طلب می کرد نسبت به کل جمعیت مصر اقلیتی بیش نبود اما منافع اکثریت مردم را نمایندگی می کرد. شمار جمعیتی که در ۳۰ ژوئن ۲۰۱۳ و بعد از آن از کودتا دفاع کرد و جمعیتی که پشت اخوان المسلمین است، به مراتب بیشتر از شمار جمعیت ژانویه ۲۰۱۱ است، با این وصف، منافع اکثریت مردم را نمایندگی نمی کنند.

بعد از سقوط مبارک بسیاری از سازمان های جوانان مصر و سازمان هایی که خودشان را چپ می دانستند و سردمدار جنبش ضد مبارک بودن بین دو آلترناتیو ارتجاعی تاب خوردند. مثلاً سازمان تروتسکیستی **سوسیالیست های انقلابی** در انتخابات ریاست جمهوری از محمد مرسی حمایت کرد و استدلالش این بود که پیروزی او مشتی بر دهان نیروهای رژیم کهنه است. (۲) سپس، به یک باره کشف کردند که رفتار اسلام گرایان عین اسلام گرایان است! وقتی حمایت توده ای از دولت اخوان المسلمین شروع به تحلیل رفتن کرد این ها به سازماندهی تظاهرات به نفع ارتش کمک کردند، از کودتا حمایت کردند و اسم برکناری مرسی را گذاشتند «دمکراسی انقلاب دمکراتیک، دمکراسی مستقیمی که مشروعیت انقلابی ایجاد می کند». هنگامی که ارتش ارتجاعی همانند یک ارتش ارتجاعی عمل کرد - مانند سال ۲۰۱۱ که علیه شورشگران میدان تحریر از تک تیرانداز، دورزن، زره پوش، اوباش لباس شخصی و غیره استفاده کرده بود - و به ویژه بعد از اینکه البرادعی و سایر رهبران لیبرال لازم دیدند از کشتارها فاصله

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

بگیرند و اتحاد حول خونتای (شورای) نظامی در حال از هم گسستن بود، سوسیالیست های انقلابی به همراه آن ها از در بیرون رفتند.

این به اصطلاح سوسیالیست های انقلابی علیرغم همه ی ادعاها مبنی بر اینکه «حتی یک روز» از اخوان و یا ارتش دفاع نکرده اند، از هر دو دفاع کردند. این نیز واقعیت ندارد که آن نیروهایی که امروز صحنه سیاسی را اشغال کرده اند یعنی ارتش و سیاستمداران عالیرتبه لیبرال و اسلام گرایان، به ناگهان «به انقلاب خیانت کردند». **وقایع حاکی از آن است که هیچ انقلابی صورت نگرفت و این نیروهای طبقه حاکمه همیشه به منافع ارتجاع خدمت کرده اند.** آنان درگیر و دار شرایط پیچیده و متغیر صرفاً مانور دادند و هرگز خصلت و اهدافشان را تغییر ندادند. یک جنبش واقعاً انقلابی نه تنها باید این مسأله را بفهمد بلکه باید بیشترین تلاش خود را بکند که این آگاهی را به میان بیشترین شمار مردم ببرد نه اینکه خود نیز در پی ترکیبات رنگ و وارنگ بورژوا دمکرات و توهمات غرب پرستانه و یا دینی مضرى که هر دو طرف مشاجره بین توده های مردم رواج داده اند و می دهند، بیفتد.

این گروه که نه انقلابی است و نه سوسیالیست اندیشه ای را متبلور کرد که به شکل غیر آگاهانه تر باوری رایج است و به همین دلیل مقابله با آن بسیار مهم است؛ این اندیشه که: «شمار کسانی که در روز حماسی (۳۰ ژوئن) تظاهرات کردند ۱۷ میلیون نفر تخمین زده شده است که اتفاقی بی سابقه در تاریخ است. این مسأله بر شرکت احتمالی بازماندگان رژیم و حمایت ارتش و پلیس سایه می افکند. تظاهرات های میلیونی توده ای در تاریخ بشر به غایت کمیاب هستند و تاثیرشان بر آگاهی و اعتماد به نفس مردم به قدرت خود در تغییر مسیر تاریخ به وراى محدودیت شعارها و آلترناتیوهای مطروحه، می رود.» (۳)

واقعاً؟ این منطق (که تعداد کسانی که از چیزی دفاع می کنند مهمتر از خود آن چیز است) همان منطقی است که **سوسیالیست های انقلابی** را سال ها به دفاع از اخوان المسلمین و سایر اسلام گرایان و حتا از دولت مرسى که امروز سرنگونی اش را جشن می گیرند کشید. با این منطق از آنجا که اسلام گرایان تونس تظاهراتی پر شمارتر (و پر جنبش و جوش تر) از تظاهرات رنگ و رو رفته سیاستمداران «چپ» و لیبرال دارند، پس «انقلابیون» باید به حمایت خود از حزب النهضه ادامه دهند. اگر با این منطق ادامه بدهیم باید نتیجه بگیریم که شرکت توده انبوه در تظاهرات فاشیست های نازی در نورنبرگ (نزدیک یک میلیون نفر در سال ۱۹۳۸)

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

« به ورای محدودیت شعارها و آلترناتیوهای مطروحه » رفت و یک جهش « به غایت کمیاب » در « آگاهی و اعتماد به نفس مردم به قدرت خود در تغییر مسیر تاریخ » انجامید. و مردمی که برای پاپ های مختلف جمع می شوند (که احتمالاً بزرگترین وقایع توده ای چند دهه گذشته است و در ژوئیه سال ۲۰۱۳ در شهر ریو سه میلیون نفر را جمع کرد) باید « به غایت » پیشرو باشند. این نمونه ی آخر به ویژه مصداق دارد چرا که بهانه سوسیالیست های انقلابی برای دنباله روی از اسلام گرایان این است که اکثر مصری ها به دین اعتقاد دارند – انگار امکان اینکه مردم به درک دیگری برسند وجود ندارد و سرنوشت محتومشان این است که در جهل مرکب بمانند.

تظاهراتی که در ژوئن و ژوئیه در دفاع از ارتش در مصر صورت گرفت مانند تظاهرات فاشیست های نازی نبود – مردم گیج بودند و به کجراه کشیده شده بودند، ولی نتیجه به غایت مضر بود: نه تنها به ارتش امکان داد که وارد میدان شده و مستقیماً حکومت کند، بلکه ابتکار عمل را نیز تحویل ژنرال ها داد و موقعیتی بسیار نامساعد و وحشتناک را ایجاد کرد. این صرفاً یک عقب گرد عظیم در جنبشی که با شعار «نان، آزادی و عدالت اجتماعی» آغاز شده بود نبود. این عقب گردی بود که به از دست دادن عظیم «آگاهی و اعتماد به نفس مردم به قدرت خودشان در تغییر مسیر تاریخ» انجامید.

جمع بندی آن گروه تروتسکیستی از این واقعه مانند آن است که به قول لنین، در روز تشییع جنازه به مردم بگوئیم صد سال به این سال ها. این ها اسفناک ترین جنبه این تظاهرات و شرایط بعد از آن را جشن می گیرند: که در هر دو طرف میلیون ها نفر حول شعارها و آلترناتیوهای گرد آمدند که به بن بست می رسد و انعکاس یک گیجی فراگیر و بالقوه مرگباری است که انقلابیون واقعی باید خود را از آن بیرون بکشند و به نقد آن پردازند. در غیر این صورت، میلیون ها نفری که چشم به زندگی سیاسی گشوده اند و بیدار شده اند دوباره به خواب خواهند رفت.

درست است که شرکت توده ای مردم در زندگی سیاسی می تواند فرصت هایی را برای پیشروی انقلابیون عرضه کند، به خصوص در شرایطی مثل سرنگونی مبارک که مردم نظم کهنه را زیر سؤال برده بودند و حاضر بودند برای نابودی اش فداکاری کنند. ولی دنباله روی از آن چیزی که اکثریت به نظر میامد همیشه اشتباه بود، حتی قبل از اینکه کار به جای خجالت

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

آوری مثل توجیه توسل به ارتش برای بیرون انداختن دولت اخوان برسد و کودتا را که پیش درآمد حمام خون بود پیروزی مردم بخواند. این یک نمونه از صدمه های ناشی از به اصطلاح «اپیستومولوژی پوپولیستی» است. (۴)

اینکه مردم چه فکر می کنند مهم است. کمونیست ها که درک علمی از واقعیت دارند باید تلاش کنند که این درک - این آگاهی - را در میان توده های مردم پرتنگ کنند چون مردم به خودی خود به آگاهی لازم برای خلاصی از غل و زنجیر ایده های طبقات حاکمه - ایدئولوژی حاکم - و شرایطی که نظام های استثماری ایجاد کرده اند که جهل را رشد می دهند و تحمیل می کنند، نمی رسند. این یک نکته اساسی در خط انقلابی کمونیستی در مورد انقلاب است؛ این یک خط فاصل بین آن هایی است که هدفشان نابودی تمام و کمال موانع مادی و ایدئولوژیک در راه رسیدن به آینده ای است که انسان ها به طور جمعی و به عنوان فرد آزادند که جهان و خود را تغییر دهند و آن «قهرمانان متفرعنی» که نمی توانند چنین جهانی را تصور کنند و به توده ها مثل گله نگاه می کنند.

بله، انقلابیون باید تلاش کنند که توده های وسیع مردم را در مسیر وقایع متحد کنند ولی هر اتحاد مستحکمی باید بر اساس یک آلترناتیو انقلابی واقعی (علمی و نه بر اساس خواب و خیال) باشد. در واقع این «سوسیالیست ها» و سایرین در این که توده های مردم حول خطوط ارتجاعی مختلف تقسیم بندی شدند، مقصر هستند. همیشه صف بندی هایی بین قطب های سیاسی و ایدئولوژیک مختلف در میان مردم به وجود می آید و آنچه مورد نیاز است برهم زدن قطب بندی قبلی و ایجاد یک قطب بندی جدید است که یک قطب آن واقعاً راه حل انقلابی را نمایندگی کند و نه اینکه هر دو قطب راه حل های ارتجاعی متفاوت.

مردم همه طبقات اجتماعی عمدتاً، ولی نه کاملاً، در تحقق سقوط رژیم های بن علی و مبارک متحد بودند اما از نقطه نظر انقلاب، امروز قطب بندی سیاسی ایجاد شده، نامطلوب است. هم در مصر و هم در تونس در میان طبقات تحتانی مناطق روستایی و زاغه ها و طبقات متوسط شهری تفرقه افتاده است. این موقعیت به اندازه کافی بد هست و امکان بدتر شدن را هم در دل دارد؛ امکان آن هست که در یک فاجعه خونین، توده های مردم نه برای منافع مشترک واقعی شان بلکه علیه این منافع و با یکدیگر بجنگند؛ مانند سوریه که توده های مردم انتقام ستمی را که بر آن ها رفته است، از ستم دیدگانی دیگر می گیرند. شاید در تصور ننگنجد

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

که مصر و تونس و سایر کشورهای عربی هم در همین مسیر سقوط کنند. البته مصر و تونس و سوریه تفاوت های بسیاری با یکدیگر دارند. ولی دو سال پیش برای بیشتر سوری ها غیر قابل تصور بود که وضعیت می تواند به صورت امروز در آید.

بد نیست شرایط اسفناک سوریه امروز را با تاریخ جنگ جهانی اول مقایسه کنیم. واضح است که موقعیت امروز با موقعیت جنگ جهانی اول یکسان نیست. اما از این مقایسه قصد داریم بر نکته ای دیگر تاکید کنیم: با یک تحلیل صحیح تئوریک می توان دید که آلترناتیو انقلابی چیست. اما از طریق «عقل متعارف» نمی توان آلترناتیوهای انقلابی و فرصت های انقلابی را تشخیص داد. در زمان جنگ دوم بیشتر «سوسیالیست» های اروپایی به استثنای لنین و حزب بلشویک روسیه از طبقات حاکمه خودشان در کشتار متقابل حمایت کردند. همه اتفاق نظر داشتند که مردم هر کشور تنها یک انتخاب دارند و آن هم این است که به طبقه حاکمه ی خود کمک کنند که در جنگ پیروز شود و یا این که پیروزی حول چه مسائلی باشد. لنین با روشن بینی بسیار تأکید کرد که جنگ به عنوان جنگ امپریالیستی **آغاز شد** ولی لازم نیست به عنوانی یک جنگ امپریالیستی **تمام شود** و می توان آن را به نوع دیگری از جنگ، به جنگ انقلابی، به جنگ رهایی بخش داخلی، به انقلاب پرولتری تبدیل کرد. و این دقیقاً همان کاری بود که بلشویک ها توده های انقلابی را برای انجامش رهبری کردند.

عاملی که شرایط کنونی در کشورهای عربی را تا این حد خطرناک و وحشتناک می کند با آرزو کردن کنار نمی رود - ولی مردم را هم نمی توان به «انتخاب» های مرگ آوری که در مقابلشان قرار داده شده محدود کرد. همین عواملی که باعث ناهنجاری و وضعیت فجیع می شود در بطن خود می تواند امکاناتی را برای ایجاد قطب بندی اجتماعی مساعد و ظهور یک آلترناتیو انقلابی واقعی ارائه دهد. ولی این امکانات فقط در صورتی تحقق پیدا می کنند که حداقل یک نیروی آغاز گر که منافع واقعی و انقلابی و مشترک مردم را مد نظر دارد و برای آن می جنگد، ظهور کند و پا بگیرد. در این صورت یک آلترناتیو انقلابی تبدیل به یک فاکتور مادی در جامعه می شود و آلترناتیوهای ارتجاعی را که مردم فکر میکنند باید از میانشان انتخاب کنند به چالش می گیرد. و تبدیل به جنبشی می شود که علیه آلترناتیوهای ارتجاعی و برای برقراری یک دولت انقلابی می جنگد.

تفرقه در طبقات حاکمه باعث شد که ارتش های تونس و مصر به طور تعیین کننده برای نجات رژیم کهنه وارد میدان نشوند و همین امر، گشایشی برای شورش ها بود. ولی این تفرقه موجب خوشخیالی هم شده است: خوشخیالی در مورد به اصطلاح "بی طرفی" ارتش و منافع و مقاصد آمریکا و متحدانش و همینطور در مورد قدرت جنبش خودبخودی.

سرنگونی یک مستبد با سرنگونی نظام یکی نیست. اگر از این منظر علمی به وقایع بنگریم می بینیم که رژیم ها تغییر کرده اند ولی انقلابی صورت نگرفته است. به علاوه در شرایطی که نمایندگان جدید و قدیم روابط اقتصادی- اجتماعی حاکم در حال رقابت با یکدیگر هستند، نظم کهنه تلاش می کند با اعمال زور این هرج و مرج را در چارچوبه ای ارتجاعی و به خاطر منافع ارتجاعی خودش حل کند.

ارتش مصر همیشه ستون فقرات دولت بوده است. چنین امری، چه در نظام های انتخاباتی و چه در نظام های استبدادی امری اجتناب ناپذیر و همیشگی است. علاوه بر این، این ارتش خاص هیچ وقت موقعیت های کلیدی کشور را از کف نداد. به محمد مرسی تحت شرایطی اجازه داد رئیس جمهور بشود که ارتش به طور مستقیم کنترل وزارت دفاع (با مصونیت کامل در مقابل نظارت غیر نظامی) و وزارت کشور (یعنی پلیس و لباس شخصی های رنگارنگی که مبارک سازمان دهی کرده بود) را در دست داشته باشد و بر سیاست خارجی هم حق وتو داشته باشد. (۵)

این بدان معنا نیست که بین اخوان المسلمین و ارتش هیچ تفاوت عمیقی موجود نیست. بعداً در این مورد بیشتر بحث خواهیم کرد. موضوع انکار اهمیت تغییرات سیاسی ای که ژنرال عبدالفتاح السیسی اعمال می کند هم نیست. مسأله این هم نیست که یک شکل از دیکتاتوری بورژوازی - دموکراسی انتخاباتی - با نوع دیگری که آشکارا حکومت نظامی است جایگزین شده است. این امر احتمالاً موقتی است زیرا قول انتخابات هم داده اند. در واقع، جوهر مسأله این جاست که آمریکا و طبقات حاکمه مصر که وابسته به آمریکا هستند از هر نوع خشونت و توطئه چینی استفاده خواهند کرد تا کنترل بر مصر را از کف ندهند - در این صورت برایشان مهم نیست که چه کسانی پشت میز ادارات دولتی می نشینند.

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

با وجود این، زنجیره ی حوادث حاکی از آن است که آمریکا به هیچ وجه قدرت شکست ناپذیری نیست. آمریکا مرتب تلاش کرده است که در گیر و دار شرایط غیر قابل پیش بینی و غیر قابل کنترل، اوضاع را به نفع خودشان بچرخاند. این مشکلی است که سیاست ورزان واشنگتن در رابطه با مصر و تونس و سایر کشورهای عربی گرفتارش هستند: چه با اسلام گرایان باشند چه علیه شان، وضعیت به شدت برای امپریالیسم آمریکا پیچیده و خطرناک است. فاجعه بار خواهد بود اگر نتوانیم ببینیم که در منطقه کماکان عوامل مساعدی برای انقلاب موجود است. تضادهای عمیق اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک که بهار عربی را برانگیخت حل نشده اند. در اغلب این کشورها دیگر نمی شود به عقب برگشت و اوضاع قبلی را از سر گرفت. چشمان مردم به زندگی سیاسی باز شده است، اعتمادشان به قدرت خود و یک دیگر زیادتر شده است. آنان نشان دادند که شجاع هستند و توانایی فداکاری دارند و دیدند که رژیم های کهنه کار و محکم را می شود سرنگون کرد. به علاوه، شرایط جهانی مساعد حال یک ثبات دراز مدت منطقه ای، به ویژه در منطقه ای مانند خاورمیانه که دارای اهمیت استراتژیک بوده و بسیار مورد مشاجره است، نمی باشد.

در عین حال اشتباه و فاجعه بار است اگر فکر کنیم که این تضاد ها به طور خودبخودی در فرایند وقایع به نتیجه مطلوب خواهند رسید. اگر چنین فکر کنیم در واقع آینده را در اختیار نیروهای ارتجاعی که در رقابت با هم هستند قرار داده ایم. بی تردید چنین آینده ای، فارغ از آن که چه شکلی به خود گیرد، آینده ای دهشتناک خواهد بود. و این چیزی نیست که مردم این همه برایش فداکاری کرده اند.

چطور رهبری کمونیستی انقلابی می تواند بازی را عوض کند

در حال حاضر کمونیست های انقلابی چه در کشورهای عربی و چه به طور کلی در دنیا قادر نشده اند مردم و به خصوص بخش های تهیدست توده ها را به حرکت در بیاورند و آنان را تبدیل به یک نیروی سیاسی برای تحقق تغییر انقلابی در شرایط زندگی شان کنند، در حالی که تغییر انقلابی برای آزادی کشورهای تحت ستم و رهایی بشریت به شدت ضروری است. این است مسأله ی مرکزی. این معضلی است که جوانان انقلابی و سایرین علیرغم مبارزه قهرمانانه

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

و فداکاری نتوانسته اند حل کنند و مساله ای است که صرفاً با تکیه بر پراتیک حل نمی شود. هر کس که در پی یک دگرگونی انقلابی واقعی است باید برای تغییر این وضعیت و حل این معضل تلاش کند زیرا این معضل، بخشی کلیدی از وضعیت کنونی است.

امروزه، بهترین جنبه های جنبش های ضد بن علی و مبارک را نمی توان شکوفا کرد مگر اینکه یک رهبری نوین بوجود آید. این رهبری باید بتواند منافع واقعی و اساسی مردم را شناسایی کند و بر اساس آن، دشمنان و دوستان مردم را مشخص کند و برای درهم شکستن آن دشمنان شروع به متحد کردن و سازماندهی بخش های وسیعی از توده های قشرهای مختلف کند و بر این پایه، قدرت سیاسی را به دست آورده و آن قدرت را برای تغییر کشور و مردم و نهایتاً تغییر جهان به کار گیرد.

بازیگری لازم است که بتواند بازی را عوض کند. نیاز به هسته ای از زنان و مردان است که انقلابی ترین اهداف و تئوری علمی قطب نمایشان است. نیاز به کمونیست های انقلابی است که بتوانند هزاران نفر و سپس میلیونها نفر را رهبری کنند و این تضادها را به گونه ای حل کنند که به نفع اکثریت عظیم مردم منطقه و کل جهان باشد.

برای این کار باید گروهی با بینش و هدف و برنامه ای برای به واقعیت درآوردن این هدف و برنامه گرد هم جمع شوند. گروهی که دارای شجاعت و عزمی علمی باشند تا بتوانند بر موانع غلبه کنند و وظایفی به غایت دشوار را به انجام برسانند. در جهان امروز یک تئوری کمونیستی انقلابی وجود دارد که می توان آن را برای تحقق این امر به کار گرفت: یک سنتز نوین از کمونیسم انقلابی که توسط باب آواکیان پیش گذاشته شده است (۶). این متد و رویکرد و منظومه ی آثار را باید عمیقاً مطالعه کرد، به شدت و بی محابا به بحث گذاشت و بدون هرگونه سازش آن را با استراتژی های سیاسی غلط و ایده هایی که مانعی برای استفاده از فرصت های انقلاب در مصر و تونس و سایر کشورها هستند مقایسه کرد و سنتز نوین را در مقابل آن ها قرار داد.

آواکیان با تأکید بر نظرات مارکس و تکاملشان می گوید که «در واقع از هم پاشیدن نظام موجود در عمل ممکن نیست مگر اینکه این کار اول در تئوری یعنی در آگاهی بسیاری از افراد انجام گرفته باشد.» (۷) این مسأله ممکن است در محیط های سیاسی که بعضی مردم معتقدند حقیقت و اهداف در بزرگترین تظاهرات ها - یعنی در اکثریت - نهفته

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

است غلط به نظر بیاید. مسأله دوباره همان است که در پلمیک با سوسیالیست های انقلابی گفتیم: بدون یک درک علمی از واقعیت، امکان انقلاب به چشم نمی آید. با چشم غیر مسلح بدون کمک یک چارچوب تئوریک صحیح و حقیقی نمی توان آن را تشخیص داد.

به طور مشخص باید گفت که یک کمبود اساسی در خیزش های عربی عبارت است از درک صحیح از **گزینه ای** در برابر جهان حاضر و اینکه چگونه می توان کشورهای مشخص را به لحاظ اقتصادی و سیاسی تغییر داد که تخته پرشی به سوی چنین آینده ای بشوند. در شرایطی که تعداد روز افزونی از مردم به ضدیت با بیراهه های اسلام گرایان و لیبرال ها رسیده اند، یک دیدگاه علمی که با هدف کسب قدرت سیاسی انقلابی می جنگد می تواند بتدریج تبدیل به یک نیروی مادی بشود. این تنها راهی است که توده های مردم شروع به گسستن زنجیرهایی فکری شان کرده، بر تفرقه در میان خود چیره شده و به خاطر رهایی بشریت از کلیه ی شکل های ستم و استثمار متحد خواهند شد. هر چند مشکل به نظر می رسد، ولی هر پاسخ دیگری فقط توهم است.

«منسوخ های» رقیب که یکدیگر را تقویت می کنند

موقعیت سیاسی جهان عرب به شدت با برخورد بین دو رقیبی که هر دو نماینده وضع موجود هستند رقم خورده است: هر یک از این ها ایدئولوژی بردگی مخصوص به خود را موعظه می کند. برخورد این دو رقیب، بخشی از یک پدیده جهانی است.

آواکیان در مقاله «پیش گذاشتن راهی دیگر» که بعد از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نوشت میگوید: «در این جا با تقابل میان جهاد از یک سو و مک و ولد/ مک صلیبی از سوی دیگر مواجهیم (Jihad vs. McWorld/McCrusade) یعنی میان قشر منسوخ در میان بشریت تحت ستم و مستعمره زده با قشر حاکمه ی تاریخاً منسوخ نظام امپریالیستی. این دو قطب ارتجاعی در همان حال که ضد هم هستند یکدیگر را تقویت می کنند. سمت گیری با هر یک از این "منسوخ" ها در نهایت هردوی آن ها را تقویت خواهد کرد.» و اضافه میکند که «این فرمولبندی بسیار مهمی است و برای درک بسیاری از دینامیک های محرک وقایع جهان در مقطع کنونی لازم است. در همان حال باید بدانیم که کدامیک از این دو قطب "تاریخاً منسوخ" بزرگترین

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

لطامت را به بشریت زده اند و خطر بزرگتری برای آن هستند: یعنی قشر تاریخاً منسوخ حاکم در نظام امپریالیستی به ویژه امپریالیست های ایالات متحده.»

امروز اهمیت این بینش راهگشا برای درک آنچه در جهان عرب (و ورای آن) می گذرد بیشتر مشخص می شود. می بینیم که جهادی ها با غربی ها در جنگند و اسلام گرایانی که می کوشند به لحاظ سیاسی مقبول غرب واقع شوند رشد می کنند. این روند، هم به دلیل تغییرات اقتصادی و تضعیف و بی آبرو شدن ساختارهای قدیمی قدرت و ایدئولوژی های رسمی آن هاست و نتیجه ی واکنش به نیروی وحشیانه ای است که برای حفظ دولت های موجود به کار گرفته شده است - غیرقانونی کردن اخوان المسلمین در مصر مسأله را حل نخواهد کرد.

بنیادگرایی اسلامی ادامه یک دین گرایی کهنه نیست. در سال های ۱۹۲۰ بعد از سقوط امپراطوری عثمانی و زمانی که قدرت های بزرگ غربی، خاورمیانه را بین خودشان تقسیم می کردند شکل گرفت. سلف یعنی اجداد و سلفی ها در صددند به شیوه ای که می گویند پیامبر و همراهانش زندگی می کرده اند بازگردند. در زمان تغییرات بزرگ بود که این بینش پایه یک برنامه و جنبش سیاسی شد: اخوان المسلمین. این جریان که در ابتدا از مصر شروع شد سریعاً با آل سعود و سپس عربستان سعودی ارتباط پیدا کرد. عربستان سعودی یک رژیم قبیله ای و دست پرورده بریتانیاست و با کشف نفت در سال ۱۹۳۸ به آمریکا نزدیک شد و نزدیک ماند. برای اخوان المسلمین سؤال این نبود که چطور به یک جامعه نیمه قبیله ای از دست رفته بازگردند بلکه این بود که چطور رژیم ها و جوامعی بنا کنند که در عین تناسب با منافع غرب، حافظ ایدئولوژی ای باشند که نظم اجتماعی ارتجاعی را حفظ کند و به حاکمان جدید مشروعیت بدهد.

این اسلام گرایان در بعضی از کشورها به عنوان نمایندگان نظام استعمارگر سنتی، شروع کردند، هر چند که این موقعیتشان به دلیل رابطه شان با سرمایه امپریالیستی تغییر کرد. به طور مثال، مورد ایران. در برخی دیگر از کشورها که مصر مثال بارزی از آنهاست، موفقیت اخوان المسلمین با شکوفایی سرمایه داران جدیدی که خارج از محافل حاکمه ی مرتبط با دولت قدیم بودند، رقم خورد. (۸) بررسی رشد این ها و شرایطی که باعث شد به اسلام گرایی روی بیاورند مهم است. اینجا ما از دو عامل اصلی یاد می کنیم بدون اینکه بخواهیم از درک فعلی نویسنده و داده های موجود پا فراتر بگذاریم. به طور کلی چیزی که به چشم می آید یک

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

تکامل از هم گسیخته و ناموزون سرمایه داری است و تأثیر پایای شیوه های تولیدی فئودالی و سایر شیوه های تولیدی ماقبل سرمایه داری (چه تاریخی و چه حاضر).

هرم اجتماعی در سعید، در کناره ی نیل علیا، کماکان یا در تسخیر خانواده های اشرافیت سنتی است که مدعی اند از اولاد پیامبرند یا از خاندان سایر مهاجمین عرب. فلاحین (دهقانان) در قاعده ی هرم قرار دارند. در دلتای نیل خانواده های زمینداران مسلمان یا مسیحیان کوپتیک توانستند با ترفندهای گوناگون و علیرغم اصلاحات ارضی وسیع ناصر و سایر تلاش هایی که برای شکستن قدرت فئودال های مرتبط با بریتانیا شد زمین های وسیعی را در دست خود نگاه دارند. «ضد اصلاحات» ارضی که در رژیم مبارک انجام شد و رشد تولید سرمایه بر capital intensive برای بازار جهانی به همراه سیاست های آگاهانه برای نابود کردن مالکیت های معیشتی خانوارها (۹) به بازگشت خانواده های فئودالی سابق که قدرشان هیچ وقت صرفاً اقتصادی نبود منجر شد و کشاورزی سرمایه داری امروز آن نشانه ها را بر خود دارد. بعداً بحث خواهیم کرد که نه تنها نزدیک به نیمی از جمعیت در روستا زندگی می کند (و اغلب با یک زندگی حداقلی) بلکه روستا به شهر منتقل شده است - به شکل شمار عظیمی از مهاجرین شهر نشین که به لحاظ اقتصادی اجتماعی و فرهنگی به زندگی مدرن راهی ندارند.

به علاوه در مصر هم مثل سایر کشورها روند رشد عظیم شمار دانشجویان و متخصصین دانشگاه با مانع ساختار طبقاتی سنتی کشور و با این واقعیت که شغل مناسبی برایشان پیدا نمی شود برخورد کرده است. بسیاری از این ها، از خانواده های زمینداران فعلی و یا سابق می آیند و برخی از آن ها از اعضای نخبگان سنتی روستایی هستند. میلیون ها تکنیسین و مهندس و متخصصین دیگر مصری و همینطور کارگران ماهر و مردم طبقات پائین تر در سایر نقاط منطقه (خاورمیانه و شمال آفریقا_م) کار کرده اند. در واقع دانشجویان اغلب حرفه هایی را انتخاب کرده اند که فکر می کرده اند از طریقش می توانند در خارج از کشور پول دار شوند. در چند دهه گذشته حدود سه میلیون مصری از طبقات متوسط و پایین به کار در کشورهای خلیج رفتند که بسیاری شان هم سرمایه گیرشان آمد و هم شور وهابی گری (سلفی گری) و بخصوص سنت های عقب مانده و تبارزات دینی نظیر نقاب که قبلاً در مصر ناشناخته بود (نقاب= پوشاندن مو و بخشی از صورت).

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

کانال های تلویزیونی ماهواره ای که آخوندهای شرور و هوچی سلفی را نشان می دهند بسیار بیشتر از شبکه های اجتماعی اینترنتی در میان مردم نفوذ دارند. قطر پول های فراوانی در اختیار دم و دستگاه اخوان قرار داده است و سعودی ها هم همین کار را برای سلفیست ها کرده اند. ولی علاوه بر تربیت و تأمین مالی، الگویی که پادشاهی های خلیج ارائه می کنند بسیار قدرتمند است: کشورهایی ثروتمند با تمام تسهیلات مدرن و آخرین کالاهای مصرفی که تحت حاکمیت یک ایدئولوژی و ساختار سیاسی قرون وسطایی قرار دارد.

همانطور که بعداً هم بحث میکنیم، یک عامل مهم دیگر تأثیر ایدئولوژیک پایان اولین مرحله انقلابات سوسیالیستی و بخصوص سقوط چین انقلابی و احیای سرمایه داری در آن کشور و سقوط نزدیک به کل جنبش های انقلابی و ناسیونالیستی در کشورهای عرب زبان بود که کم و بیش همگی روی به چین داشتند (مثلاً در میان گروه های فلسطینی). باید روشن کرد که در این جا منظور صرفاً یا عمدتاً ضعف تشکیلاتی «چپ» نیست بلکه فقدان پیش گذاشته شدن یک آلترناتیو انقلابی در مقابل امپریالیسم و ایدئولوژی عامیت گرای universalizing آن است. در مقابل این استدلال که اسلام گرایان با تشکیلات خوب سازمان یافته شان توانستند از ضعف «چپ» سنتی استفاده کنند باید پرسید که چرا احزابی که قبلاً پر نفوذ بودند موضوعیتشان را از دست داده اند. (۱۰)

عوامل فوق می توانند بر این واقعیت پرتو افکنند که چرا اخوان توانسته است بر انجمن های حرفه ای مهم (نظیر مهندسين، پزشکان و دندانپزشکان) و دانشگاه قاهره سلطه بیابد. هر چند که برخی از همان ها که بیش از همه از حکومت اخوان می هراسند نیز در همین حرفه ها متمرکز هستند. ولی پایه اسلام گرایان در میان این اقشار را باید در رابطه با سر دیگر «نردبان اجتماعی» در نظر گرفت - میلیون ها نفر مصری که به شیوه های سنتی در روستا زندگی می کنند و میلیون ها نفری که از زمین هایشان بیرون رانده شده اند و به شهرها رفته اند و آنجا هیچ جای قابل قبولی در آنچه جامعه مدرن خوانده می شود ندارند. ارتش بعد از سرکوبی که متعاقب کودتا انجام داد راه آهن شمال به جنوب را که هزاران روستایی را برای حمایت از اخوان به تحصن قاهره می برد تعطیل کرد. گردهم آبی ها و درگیری هایی که در دفاع از اخوان انجام می شد و از نقاطی مانند جنوب قاهره نظیر فایوم و مرکز و شمال مصر انجام می شدند که معمولاً از فعالیت سیاسی خبری نیست.

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

بسیاری از محققین اشاره می کنند که سیاست های اقتصادی- اجتماعی اخوان کاملاً با مدلی که بانک جهانی و صندوق بین المللی پول تحمیل می کند خوانایی دارد. این نیروها چه به غرب انتقاد جدی داشته باشند و چه مقبول غرب واقع شوند، هیچ برنامه ای برای غلبه بر وابستگی کشور به بازار جهانی و سرمایه امپریالیستی ندارند.

ولی برخی از همین محققان و نیز عده ی زیادی از مردم، به اشتباه جمع بندی می کنند که هیچ نزاع جدی بین امپریالیست ها و این یا آن گروه اسلام گرا نیست. اسلام گرایی یک جنبش سیاسی و ایدئولوژیک است که روینای سیاسی و جوانب بسیاری از روینای ایدئولوژیکی را که غرب به این کشورها تحمیل کرده است به چالش می گیرد و حتا اعتبار فراگیر ارزش هایی را که غرب مدعی آن است را قبول ندارد و یک جهانبینی دیگر راکه به همان اندازه فراگیر است پیش می گذارد. این جریان اگر چه با سرمایه داری به طور کلی مخالف نیست اما با برخی جنبه های نظم امپریالیستی کنونی جهان تعارض دارد. با این وجود، سعی می کند برای خود جایی در نظام امپریالیستی باز کند. نظام امپریالیستی یعنی سلطه بر جهان توسط سرمایه داری انحصاری طبقات حاکمه ی کشورهای امپریالیستی و سازماندهی اقتصاد جهان بر طبق منافع آنان.

ترجیح آمریکا این نبود که اخوان در مصر و النهضه در تونس به قدرت برسند ولی با توجه به این که ساختارهای نظم کهنه از اعتبار افتاد و تکه تکه شد، واشنگتن بهترین گزینه را در ورود اسلام گرایان به درون ساختار دولتی دید. امپریالیستها و مشاورانشان کاملاً توانایی درک این واقعیت را دارند که اگر به جای کودتای خلع مرسی در سال ۲۰۱۳، ارتش در سال ۲۰۱۱ برای حفظ مبارک وارد صحنه می شد و مردم را قتل عام می کرد چه فاجعه ای برای نظامشان به وقوع می پیوست. تا کودتای ۲۰۱۳ کمک های مالی آمریکا به دولت اخوان المسلمین مصر به همان اندازه ای که به دولت مبارک کمک می کرد ادامه یافت و البته کماکان بخش بزرگی از این کمک به ارتش مصر می رسید. در مورد تونس هم دولت النهضه در تونس فعلاً برای آمریکا قابل تحمل است.

ولی این کنار آمدن موقتی اخوان و النهضه و غیره با منافع غرب فقط یک طرف مسأله است. اسلام گرایی منطق خودش را دارد. اخوان و النهضه مدعی اند که از بنیادگرایی سلفی اولیه شان فاصله گرفته اند، ولی وقتی مذهب به عنوان سرچشمه غائی حق و اخلاق و مشروعیت

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

سیاسی محسوب شود، اسلام گرایی های متنوع را خیلی نمی‌شود از هم جدا کرد. حتی رژیم ترکیه که قرار است نمونه اسلام سیاسی «معتدل» باشد، نه تنها جلوی رشد شکل های «افراطی» تر اسلام سیاسی را نگرفته بلکه به آن پا داده است - هم در خارج و هم در داخل دولت حزب آکپ. «موفقیت» اقتصادی آکپ - که رهبری ادغام بیشتر ترکیه در سرمایه داری جهانی را در دست داشته است - از یک طرف تقویت اسلام گرایی در جامعه ترکیه را برای پیشبرد نقشه اردوغان بیش از پیش ضروری کرده و از طرف دیگر به منازعات شدیدتری بین نیروهای سیاسی اسلام گرا و سکولار دامن زده است. آن چه "اسلام- لاپت" (مثل "کوکاکولا- لاپت" - م) اردوغان نام گرفته است پایدار از کار در نیامد زیرا دارای تضادهای ذاتی است.

به طور کلی اسلام گرایی به دنبال کسب قدرت سیاسی است تا بتواند یک افق و ایدئولوژی جامع را اجرایی کند - افق و ایدئولوژی ای که به عقب مانده ترین جنبه های سنت و روابط اجتماعی که با رشد سرمایه داری وابسته به امپریالیسم تحلیل رفته اند، جان می‌دمد. انسجام این سازمان ها و جنبش اسلام گرا به طور کلی، مدیون دینامیک های ایدئولوژیک واقعی است. تحت رژیم های اسلام گرای "معتدل"، نفوذ اسلام گرایی جهادی و بنیادگرا رشد بسیار کرده است.

بزرگترین تقسیمات بین اسلام گرایان سنی در دامنه ی عمل پروژه دینی شان نیست و ربطی به «معتدل» در مقابل «جنگ طلب» ندارد. مسأله رابطه ایست که می‌خواهند با آمریکا و غرب داشته باشند. مثلاً هر چند دولت سعودی در سلفی گری اش به هیچ وجه «معتدل» نیست ولی به بن علی نسبتاً سکولار پناه داد و از مبارک و کودتای علیه اخوان دفاع کرد. این کشور یک سلطنت مبتنی بر قبیله گری است، نه یک تئوکراسی (حکومت دینی) و خانواده سلطنتی از این می‌ترسد که به خاطر بندهای محکمی که با آمریکا دارد توسط اتوریته های دینی سعودی مرتد خوانده شود. یک مثال دیگر الظواهری (وارث بن لادن در راس القاعده) است که از درون همان اخوان المسلمینی بیرون آمده است که در مصر خواهان داشتن روابط خوب با آمریکا بود. این دو جریان همپوشانی دارند و بر هم تأثیر متقابل می‌گذارند - و به لحاظ تاریخی اخوان و النهضه هر دو را در بر می‌گرفته.

به علاوه یک تضاد ذاتی دیگر هم هست بین اینکه از یک طرف، آمریکا حاضر است از مشروعیت اسلامی برای سلطه منطقه ای خودش استفاده کند ولی از طرف دیگر، اسرائیل قابل

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

اتکا ترین مجری این سلطه است. باز هم برگردیم به نمونه ترکیه که در آنجا دولت اسلام گرا نمی تواند به راحتی رابطه خویش با اسرائیل را به نمایش بگذارد و در عین حال مشروعیتش را حفظ کند. این مسأله در واقعه کشتی «ماوی مرمره» در سال ۲۰۱۰ به خوبی مشهود بود و دولت ترکیه که در آن زمان بهترین دوست اسرائیل در خاورمیانه محسوب می شد در ابتدا اجازه داد یک ناوگان کوچک به قصد شکستن محاصره اقتصادی اسرائیل حرکت کند تا برای نوار غزه کمک ببرد و سپس وقتی اسرائیل به کشتی پیشقراول حمله کرد و نه نفر را کشت گُرگُری خواند ولی کاری نکرد.

اخوان تلاش کرد با وسط صندلی نشستن با این تضاد کنار بیاید. قول داد که از اسرائیل محافظت کند ولی حماس را هم که از اخوان مصر نشئت گرفته تقویت کرد. مقاصد اخوان هر چه که بوده ولی تحت حاکمیت آن، اسلام گرایان قبیله گرای مسلح در صحرای سینا رشد کردند و زنگ خطر مهمی برای آمریکا و شریک دست پایین صیهونیستش به صدا در آمد. به نظر می رسد مسئله ی حفاظت از اسرائیل برای ایالات آمریکا هم در قبول حکومت اخوان المسلمین (زمانی که ارتش مصر به وضوح قادر نبود نظم اجتماعی را اعمال کند) نقش داشت و هم زمانی که ایالات متحده مشتاق بود که حکومت اخوان المسلمین را پرتاب کند و بی وقفه نیروهای نظامی مصر را حمایت و تقویت کند.

شبه مارکسیسم مکانیکی در مقابل ماتریالیسم دیالکتیک

در میان بسیاری از کسانی که خود را مارکسیست می خوانند یک درک بسیار نادرست از بنیادگرایی اسلامی هست که منتج از یک «تحلیل طبقاتی» مکانیکی و غیر علمی می باشد. این رویکرد متدولوژیک مرتبط است با دیدگاه های سیاسی مشخص و به نوبه ی خود آن دیدگاه ها را تقویت می کند: یعنی، گرایش به دنباله روی از یکی از «منسوخ» های زیر: اسلام گرایی در یک طرف و امپریالیسم غرب و نماینده های سیاسی عرب آن، احزاب سیاسی لیبرال مدافع غرب در طرف دیگر. برقرار کردن یک معادله یک به یک بین طبقه و ایدئولوژی در تقابل با درک دیالکتیکی و ماتریالیستی مارکسیستی است. (۱۱)

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

یک نگرش فقط به اصطلاح ترکیب طبقاتی جنبش اسلام گرا در نظر می گیرد. کریس هارمن، تئوریسین تروتسکیست یک تحلیل ارائه داد که وسیعاً تأثیر گذار بود و می گوید «اسلام رادیکال... یک "اتوبی" است که از بخش های فقر زده طبقه متوسط نوین نشئت می گیرد.» (۱۲) این تعریف در نظر نمی گیرد که نقش واقعی مذهب فقط «افیون توده ها» و یک منبع تسلی رخوت آور نیست. نمی بیند که دین یک ایدئولوژی، جهان بینی و یک سلسله افکار منسجم است که روابط ستم و استثمار انسانی و زمینی را در بر گرفته، منعکس و تحکیم می کند.

حتی گفتن اینکه بنیادگرایی اسلامی از فقر «نشئت می گیرد» به معنی صاف کردن و تحریف ساختارهای اجتماعی پیچیده است. توضیح نمی دهد که چرا نارضایتی عمیق توده های مردم، از جمله در میان گروه های اجتماعی که زمانی جذب کمونیست ها می شدند (نظیر جوامع شیعه شهرنشین عراق)، این شکل خاص را به خود می گیرد. یا چرا بنیادگرایی اسلامی در این برهه از تحولات جهان به چنین نیروی عظیمی تبدیل شده است و قبلاً که فقر مطلق و عقب ماندگی بیشتر بود چنین نبود؟ و چرا در کشورهای نفت خیز خلیج - و در میان طبقات اجتماعی بسیار متفاوت - بیشتر رونق دارد؟ چرا برخی از اعضا یک قشر معین (چه بالا چه پائین) طرفدار یکی از انواع اسلام گرایی هستند و برخی دیگر به شدت با اسلام گرایی ضدیت دارند؟ چرا امیر قطر هم پذیرای پایگاه های نظامی آمریکا است و هم حامی اخوان مصر، در حالی که امارات متحده عربی که وابسته به آمریکا است و خاندان سعود از اخوان بیزارند؟ به نظر نمی رسد که این پدیده ها به طور مستقیم از مواضع طبقاتی «نشئت» بگیرند.

سمت و سوها هیچ گاه به طور تر و تمیز با پایگاه طبقاتی خورند ندارند و ماتریالیسم مکانیکی تحت پوشش «تحلیل اقتصادی» هم نمی تواند سر نخ برای درک مسأله به دستمان بدهد.

یک تحلیل پر طرفدار دیگر هم از بنیادگرایی اسلامی هست که همین **معادله یک به یک طبقه و ایدئولوژی** را که به غلط یک شیوه «مارکسیستی» تصور می شود استفاده می کند و به نتیجه ای ۱۸۰ درجه متفاوت می رسد. تحلیل مذکور معتقد است که این جریان عمدتاً به خاطر حمایت امپریالیسم آمریکا و متحدانش رشد کرده است و امپریالیسم از آن به دلیل این که «تضادهای طبقاتی را پنهان می کند» و مانعی است برای رشد جنبش آزادیبخش ملی، حمایت کرده است. یکی از پرنفوذترین بانیان این نظرگاه اقتصاد دان و متفکر سیاسی مصری

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

فرانسوی یعنی سمیر امین است(۱۳) که به چیزی که از نظر بسیاری از روشنفکران سکولار عرب و از جمله مصری عقل سلیم تصور می شود بیان تئوریک داده است.

آواکیان رابطه بین مذهب و اقتصاد را به گونه ای کاملاً متفاوت تحلیل می کند. او بنیادگرایی دینی مسیحی را موشکافی می کند و شیوه/متد را به بنیادگرایی اسلامی نیز تسری داده و می نویسد: «بعضی ها با یک کوته بینی اکونومیستی سوسیال دمکراتیک به جایی رسیده اند که اصرار دارند همه این «محافظه کاری اجتماعی» یا بنیادگرایی دینی فقط تیله ایست که مردم را از حرکت در جهت منافع اقتصادی خودشان دور می کند. این یک اشتباه جدی است. این ها متوجه نیستند که این چیزهای روبنایی بخصوص این بنیادگرایی اسلامی در عین اینکه پایه اش نهایتاً در تغییرات اقتصادی اجتماعی جامعه و تغییرات اجتماعی در جامعه است، به نوعی زندگی خودش را هم دارد، به عنوان یک بیان ایدئولوژیک دارای خود مختاری نسبی است... این نیروهای سوسیال دمکرات و مترقی های بورژوا دمکراتیک در رویکردشان به مسأله به استقلال نسبی روبنا اهمیت کافی را نمی دهند و نمی بینند که چطور این روبنا به نوبه خود بر زیربنای اقتصادی و روابط اجتماعی تأثیر می گذارد...»

«بین آنچه از لحاظ اقتصادی بر مردم می رود و اینکه مردم چه برداشتی از آن می کنند، یک رابطه یک به یک خام مکانیکی موجود نیست. برداشت مردم از منشور روابط اجتماعی گوناگون انکسار می یابد - می شود گفت وقتی از روبنا، از حیطة ایده ها و فرهنگ و غیره می گذرد تاب بر می دارد. این ایده ها و این فرهنگ که شامل بنیادگرایی ارتجاعی مسیحی هم می شود نهایتاً در زیربنای اقتصادی تعیین می شود، اما این تعیین نهایی است. ما باید دیالکتیک این مسأله را درک کنیم. ماتریالیسم خام و مکانیکی به درد نمی خورد.»(۱۴)

بنیادگرایی دینی نسبت به جوامعی که در آن رشد می کند یک چیز خارجی نیست، حقه ای که سرمایه داران به مردم نادان زده اند هم نیست. رشدش را تا حد زیادی مدیون پول سعودی، عملیات پنهانی اسرائیلی و پشتیبانی آمریکا و سایر قدرت های غربی است که هدفشان مقابله با نفوذ شوروی و جنبش های واقعاً انقلابی بوده است - باید روی این مسأله انگشت گذاشت، و مرتب و با جزئیات افزایش کرد.(۱۵) ولی این امر به تنهایی توضیح نمی دهد که چرا امروزه اسلام گرایی چنین اقبال گسترده ای دارد. البته این اقبال تا حد زیادی با امپریالیسم اخیر مرتبط هست ولی نه به دلیل یک توطئه (امپریالیست ها همواره در حال توطئه اند)، بلکه

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

کارکرد کور خود سیستم و بخصوص تغییرات عمیق و مداومی که امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه اش ایجاد می کند و تأثیرات جنایت هایش در داخل این وضعیت دارد.

همانطور که آواکیان توضیح می دهد، «از بارزترین ویژگی های وضعیت امروز جهش هایی است که در جهانی سازی صورت می گیرد و مرتبط است با فرایند تسریع شده انباشت سرمایه داری در جهانی که تحت سلطه نظام سرمایه داری امپریالیستی قرار دارد. این به تغییرات مهم و اغلب تکان دهنده ای در زندگی تعداد عظیمی از مردم انجامیده و اغلب عرف و عادت ها و روابط سنتی را تحلیل برده... و به رشد کنونی بنیادگرایی دینی کمک کرده است...»

«در سراسر جهان سوم مردم هر ساله به طور میلیونی از کشتزارهایشان رانده می شوند، کشتزارهایی که در آن زندگی می کردند و به سختی و تحت شرایطی بسیار ستم بار گذران می کردند ولی امروز حتی این زندگی بخور نمیر هم دیگر ممکن نیست: به مناطق شهری رانده می شوند و اغلب سر از زاغه ها در می آورند، زاغه ها و حلبی آبادهایی که به دور مرکز شهرها شکل می گیرند و به طور از هم گسیخته رشد می کنند. برای اولین بار در تاریخ امروز نیمی از جمعیت جهان در مناطق شهری ساکن است و این شامل زاغه های وسیع و در حال رشد است.

«مردم که از موقعیت سنتی زیست خود - و اشکال سنتی استثمار و ستم - ریشه کن شده اند ناگهان در موقعیتی بسیار نا امن و بی ثبات قرار می گیرند، به هیچ شکل «مفصل دار و متصلی» قادر به ادغام در بافت اقتصادی اجتماعی و کارکرد جامعه نیستند. در بسیاری از این کشورهای جهان سوم، اکثریت مردم در مناطق شهری در اقتصاد غیر رسمی مشغول به کارند - به دست فروشی و کسب و کارهای دست پایین و فعالیت های غیر مجاز. همین مسأله نقش زیادی در گرویدن مردم به بنیادگرایی دینی دارد چون در میان این تکان ها و جابجایی ها برایشان حکم یک لنگر را دارد.

«یک عامل دیگر در این میان این است که در جهان سوم که این تغییرات عظیم و سریع و این جابجایی ها در متن سلطه و استثمار امپریالیستهای خارجی صورت می گیرد - که پیوند دارد با طبقات حاکم «بومی» که به لحاظ اقتصادی و سیاسی وابسته و تابع امپریالیسم هستند و وسیعاً به عنوان عوامل فاسد یک قدرت خارجی مطرح هستند که «فرهنگ فاسد غرب» را هم تبلیغ می کنند. این در کوتاه مدت دست نیروهای بنیادگرای دینی و رهبرانی که مقابله با

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

«فساد» و «انحطاط غربی» طبقات حاکمه بومی و بالا سری های امپریالیست شان را در چارچوب بازگشت و تحمیل کینه توزانه روابط و سنتها و ایدهها و ارزشهای سنتی که در گذشته ریشه دارند و تجسم شکل‌های مفرط استثمار و ستم هستند قرار می دهند.

«ولی رشد بنیادگرایی مدیون تغییرات عظیم سیاسی و سیاست و عمل کرد آگاهانه از جانب امپریالیستها در عرصه سیاسی هم هست که تأثیر عمیقی بر موقعیت بسیاری از کشورهای جهان سوم از جمله در خاورمیانه داشته است. یکی از ابعاد کلیدی این مسأله که به هیچ وجه نباید از نظر دور داشت و اهمیتش را دست کم گرفت تأثیر تحولات چین بعد از مرگ مائوتسه دون و تغییر کامل آن کشور است. چین کشوری بود سوسیالیستی اما تبدیل به کشوری شد که سرمایه داری در آن احیا شده است. تبلیغ و حمایت از انقلاب در چین و نیز در جهان کنار گذاشته شده و به جای آن تلاش می شود که موقعیت چین در چارچوب سیاست‌های قدرت جهانی تحت سلطه امپریالیسم تقویت شود. این مسأله تأثیری عمیقاً منفی داشته است و در کوتاه مدت این احساس را که انقلاب سوسیالیستی راه برای برون رفت از زجر و بدبختی های این جهان است (احساسی که در میان بسیاری از ستمدیدگان سراسر جهان وجود داشت) را تضعیف کرده است و زمینه بیشتری برای دیگرانی چون بنیادگرایان دینی بوجود آورده است که می خواهند مردم را حول چیزی بسیج کنند که از برخی لحاظ با قدرت سرکوبگر حاکم بر جهان در تضاد است ولی خودش یک برنامه و جهانیابی ارتجاعی دیگری را عرضه می کند. ...

«همین جوانان و سایرینی که درحال حاضر به سمت بنیادگرایی دینی - از جمله بنیادگرایی اسلامی گرایش پیدا کرده اند می توانستند به سمت قطبی کاملاً متفاوت و انقلابی جذب شوند. یعنی، قطب کمونیسم. این پدیده با سقوط اتحاد شوروی و «اردوگاه سوسیالیستی» آن بیشتر تقویت شد. ...

« همه اینها - و در همین رابطه تهاجم بی وقفه ایدئولوژیک امپریالیست ها و روشنفکران مجیز گوی آن - این نظریه را جا انداخته و وسیعاً پخش و تبلیغ کرده که کمونیسم شکست خورده و مرده و فعلاً کمونیسم را در میان بخش‌های وسیع از مردم از جمله آن‌هایی که به دنبال راهی برای نبرد با سلطه امپریالیسم و ستم و تحقیر بی قرارند بی اعتبار کرده است.

«ولی این فقط کمونیسم نیست که امپریالیستها برای شکست و بی اعتبار کردنش در تلاشند. آن‌ها نیروها و دولت های سکولار را هم که تا حدی با منافع و اهداف امپریالیست ها

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

مخالفت کرده‌اند و در مقابلشان مانع ایجاد کرده‌اند، به‌خصوص در مناطقی از جهان که برایشان از نظر استراتژیک مهم است مورد حمله قرار داده‌اند.» (۱۶)

درک مسطح و تخت از رابطه‌ی میان سیاست و اقتصاد که مشخصه‌ی خط اکونومیستی است نمی‌تواند چرایی وجود رژیم‌هایی را توضیح دهد که به لحاظ اقتصادی با بازار جهانی همخوانند ولی از لحاظ سیاسی برای آمریکا و / یا سایر امپریالیست‌ها در دسرسازند (مثل رژیم اسد در سوریه و جمهوری اسلامی در ایران). به همین منوال چنین دیدگاه‌هایی قادر به درک پدیده‌هایی نظیر جنگ‌های امپریالیستی که مستقیماً سودآوری ندارند نیستند. این نوع تقلیل‌گرایی، پیچیدگی رابطه بین امپریالیسم غرب و بنیادگرایی اسلامی را دست کم می‌گیرد و گرایش به این دارد که خود را با یکی از این «دو منسوخ» متحد کند.

نظرات غلطی که اینجا توضیح دادیم دارای این وجه اشتراکند که با یکی از این دو «منسوخ» سمت‌گیری کرده و آن‌ها را تقویت می‌کنند. بخشاً به همین دلیل است که بسیار کسانی که خود را مترقی یا انقلابی می‌دانند چنین مواضع سیاسی ارتجاعی را اتخاذ می‌کنند. با همین تفکر است که موضع‌گیری نیروهای تاریخاً چپ و سکولارهای مصر و تونس و نقاط دیگر که توجیه شده است، به اینجا رسیده‌اند که دشمن عمده‌شان اسلام‌گرایان هستند و به دنبالچه‌ی احزاب لیبرال تبدیل شده‌اند. (یا در مورد برخی در مورد سوریه، دنبالچه‌ی حزب حاکم بعث شده‌اند که خیلی سکولاریست تر و به لحاظ اقتصادی لیبرال تر از بیشتر رژیم‌های خاورمیانه است و حتی برخی از «چپ»‌ها را هم بیشتر تحمل می‌کند. باز هم می‌بینیم که رابطه بین سیاست و اقتصاد، رابطه‌ای ساده نیست. در اینجا نیز شاهد ورشکستگی احزاب «چپی» هستیم که رادیکالترین دیدگاهشان محدود به رژیمی مانند رژیم اسد می‌شود.

دور باطل تقویت متقابل

بسیاری آرزو دارند که کودتای مصر به تضعیف اسلام سیاسی بیانجامد و این خوشخیالی محض است. دقیقاً به خاطر اینکه آمریکا و سایر امپریالیست‌ها بر جهان سلطه دارند، و تا وقتی مردم گزینه دیگری به جز سمت‌گیری با اسلام‌گرایان یا نیروهای طرفدار غرب در مقابل خود نبینند، موقعیت کنونی مصر نهایتاً به قدرت‌گیری اسلام‌گرایان در همه جا منجر خواهد شد.

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

اسلام گرایان از اینکه عوامفریبی بی پرده و ستمگرانه بودن ارزشها و اخلاقیاتی که امپریالیستهای غربی را افشا کنند، کیف می کنند. آمریکا همان وقتی که داشت در مورد حقوق بشر موعظه می کرد، به مبارک و بشار اسد ابزار شکنجه و کتابهای آموزشی و لیست سؤالیهای بازجویی ها و حتی لیست کسانی را که باید دستگیر می کردند را می داد و از همه جنایت های اسرائیل دفاع می کرد. امپریالیستها کره زمین را به جهنمی برای اکثریت ساکنین آن تبدیل کرده اند و حتی بقای کره زمین را به خطر انداخته اند. در مورد نجات زنان عرب از دست مردان عرب گُرگُری می خوانند و در عین حال زنان کشورهای خودشان را تحقیر می کنند و آنان را به ابزار لذت جنسی مردان تبدیل کرده اند. (۱۷)

این امپریالیستها و سیاستمداران بلند مرتبه لیبرال عرب که نمایندگانشان هستند نه می توانند راه حلی برای درد و رنجی که زندگی روزمره اکثریت مردم را رقم می زند به دست دهند و نه می توانند گزینه ای در مقابل دیدگاه دینی که بیان ناامیدی و تمکین است ارائه دهند.

اسلام گرایان به دروغ، تقابل کنونی را (که در واقع نزاعی است میان دو رقیب که هر دو در تضاد با منافع اکثریت وسیع مردم قرار دارند) به عنوان تقابل بین توده های وسیع تحت ستم با مدافعان صاحب امتیاز طرفدار سلطه غرب قلمداد می کنند. تا زمانی که اسلام گرایان بتوانند این دروغ را پیش برند، دست بالا را خواهند داشت. در ضمن تلاش می کنند سکولاریست ها را به عنوان اقلیتی مطرح کنند که فقط نگران به خطر افتادن امتیازهای خودشان هستند. ترس لیبرال ها از طبقات پائینی و ناتوانی و بی رغبتی شان در فصل الخطاب قرار دادن نیازهای توده های مردم، آب به آسیاب تبلیغات اسلام گرایان می ریزد.

حتی اگر ممکن بود که مثلاً مصر و تونس آن چیزی بشوند که لیبرالها قولش را می دهند یعنی فساد و شکنجه نباشد ولی کاملاً مثل قبل به سرمایه خارجی و بازار جهانی متصل باشد، که بی شک به فقر و عقب ماندگی و نابرابری برابر توده های خلق منجر خواهد شد - چطور می توان گفت که خواسته «نان، آزادی و عدالت اجتماعی» تحقق یافته است؟

اصلاً دموکراسی بورژوایی در دنیا واقعی چه شکلی دارد؟ به آفریقای جنوبی نگاه کنید که یکی از پیشرفته ترین قانون اساسی های بورژوا دمکراتیک را دارد که نه فقط برابری سیاسی را تضمین می کند بلکه حق تمام شهروندان به خانه، بهداشت، درمان، غذا، آب و آموزش را نیز

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

تضمین می کند. در طول این دو دهه که از آپارتاید می گذرد نابرابری بیشتر شده در حالی که بزرگی اقتصاد سه برابر شده است. اما اکثریت سیاه پوست کماکان در فقر و بدبختی به سر می برند و اعتصاب کنندگان را به گلوله می بندند. یا هند، «بزرگترین دموکراسی جهان» کشوری است که مراکز پاسخگویی تلفنی و کارخانه های سطح بالا در میان زباله و فاضلاب ها که محل بازی کودکان و زندگی توده هاست ساخته می شود و پیشرفت های تکنولوژی برای تشخیص و نابود کردن جنین های مونث به کار گرفته می شود، کشوری که با فقر دهشتناک، فساد بی رویه، نظام کاستی و ستم ملی و مذهبی رقم می خورد. یا به خود آمریکا نگاه کنید. ثروتمندترین کشور دموکراسی بورژوازی جهان با طبقه حاکمه ای که از شدت استثمار و سرکوب جهان باد کرده و بوی تعفن باقی مانده های نظام بردگی به تمام منافذ جامعه رسوخ کرده است، نابودی زندگی و آمال و آرزوی مردم که نتیجه کارکرد معمول بازار است که جای خود دارد.

آن هایی که مدعی اند مشکل شمال آفریقا و خاور میانه این است که به رشد بیشتر سرمایه داری نیاز دارند متوجه نیستند، یا حاضر به قبول این مسأله نیستند که همانا رشد سرمایه داری این کشورها را به وضعیت امروز گرفتار کرده است. در دنیای امروز رشد سرمایه داری به معنی رشدی است که تابع سرمایه امپریالیستی باشد؛ به معنی رشد یک اقتصادی است که بخش های مختلف آن به بازار جهانی متصل هستند و مفاصل آن از هم گسیخته اند و بخش های پیوسته ی یک اقتصاد ملی را تشکیل نمی دهند.

نرخ رشد اقتصادی در مصر و تونس در دهه های گذشته نسبت به بسیاری از کشورهای مشابه آن بالاتر بوده است. با وجود این در این دو کشور، مانند بیشتر کشورهای منطقه، تداوم فقر و عقب ماندگی به شدت بر کل جامعه سنگینی می کند و احساس حقارت و محرومیت تولید می کند. این مسئله، با رجوع به تحلیل آواکیان، از دلایلی است که اسلام گرایی به یک فاکتور نوین و مهم در جهان امروز بدل شده است.

لیبرال ها در عرصه سیاسی خود را نماینده «آزادی» می دانند. در مورد این ادعا، اسلام گرایان مشتاقانه روی این مسأله انگشت می گذارند که این لیبرال ها قدرت های امپریالیستی را نمایندگی می کنند و قدرت های امپریالیستی مرتباً در حال تجاوز به کشورهای مختلف هستند و اساساً بر اکثر جهان سلطه دارند. وقتی حکام بومی منتخب امپریالیستها در مانورهای انتخاباتی بازنده می شوند، یکباره یادشان می آید که حکومت اکثریت و حقوق قانونی و غیره برایشان

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

تقدسی ندارد - یعنی همان چیزی که در مصر اتفاق افتاد. برای اسلام گرایان هم همینطور است. آن ها هم انتخابات و مجلس را به عنوان ابزاری برای رسیدن به هدفشان پذیرفته اند و هر وقت به درد حفظ نظام ستم و استثمارشان نخورد آن به دور می اندازند. هر چند مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی با بنیادگرایان دینی ضروری است ولی به همان اندازه لازم است که با برنامه اقتصادی لیبرال ها و همینطور ایدئولوژی دموکراسی بورژوازی که به همان اندازه دین مغز توده ها را آلوده می کند مبارزه کرد.

برگردیم به بحث آواکیان در مورد رابطه میان اقتصاد و سیاست: «نکته اساسی در مورد مسأله آزادی و دموکراسی و حقوق مردم این است که وقتی روابط تولیدی به گونه ای هستند که توده های مردم از مالکیت بر ابزار تولید محرومند - و در نتیجه برای جان و گذران زندگی شان به گروه کوچک، یا طبقه ای وابسته اند که مالکیت ابزار تولید را در انحصار دارد - جوهر موقعیت این است که توده ها از یک توانایی، اگر می خواهید اسمش را «حق» بگذارید، از یک توانایی اساسی محرومند، از یک کنترل واقعی بر زندگی شان هم محرومند چه به رسد به کنترل جامعه... و این رابطه اقتصادی - که در آن یک طبقه بر مرگ و زندگی دیگران اعمال قدرت می کند - نه تنها از طرق بسیار و به طور کیفی توانایی آن «دیگران» را در شرکت در جهت گیری جامعه و بازی کردن نقش تعیین کننده در آن محدود می کند... بلکه این رابطه اقتصادی در روبنا هم انعکاس دارد و جز این نمی تواند باشد، و این بخصوص در اشکال تجسم و اعمال قدرت سیاسی برای تقویت روابط اقتصادی استثنای منعی است.» (۱۸)

حتی در یک انتخابات واقعی هم یک دموکراسی پارلمانی کاملاً با دیکتاتوری طبقات استثمارگر همساز است و حتی اغلب بهترین شکل این دیکتاتوری است و این مسأله با نگاهی به واقعیت سیاسی و اجتماعی تمام کشورهای دنیا که از این نوع انتخابات در آن ها صورت می گیرد معلوم می شود. برابری رسمی شهروندان در مقابل قانون نقابی است بر نابرابری های عظیمی که مشخصه ی همه و هر یک از این کشورها می باشد و آن را تقویت می کند.

همانطور که آواکیان می گوید: «درجهانی که با تقسیمات طبقاتی و نابرابری های اجتماعی عمیق رقم خورده است، صحبت کردن از "دموکراسی" بدون توجه به خصلت طبقاتی این دموکراسی و طبقه ای که به آن خدمت می کند در بهترین حالت بی معنی است. تا وقتی که جامعه به طبقات تقسیم شده «دموکراسی برای همه» ممکن نیست، یک طبقه بر طبقه دیگر

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

حکومت می کند و آن دموکراسی را ترویج می کند که به منافع و اهدافش خدمت کند. سؤال اینجاست: کدام طبقه حکومت می کند و آیا این حکومت و نظام دموکراسی آن به ادامه تقسیمات طبقاتی و روابط ستم و استثمار و نابرابری منطبق بر آن خدمت می کند و یا به از بین رفتن نهایی شان.» (۱۹)

به علاوه در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم نظیر شمال آفریقا و خارمیان، دموکراسی پارلمانی (وقتی به اجرا گذاشته می شود) نه تنها (مثل غرب) شکلی از دیکتاتوری طبقات استثمارگر است و منافع و عمیق ترین خواسته های مردم هیچ وزنی در تصمیم گیری های اساسی ندارد، بلکه دو برابر غرب بی محتواست. زیرا حیات بومی این کشورها نهایتاً توسط منافع و تصمیمات قدرت های امپریالیستی تعیین می شود که از ابزار دوگانه قدرت نظامی و بازار جهانی برای تحمیل این انقیاد استفاده می کنند. این عوامل به همراه فقر شدید و تداوم روابط اقتصادی و اجتماعی ماقبل سرمایه داری به کار گیری دموکراسی پارلمانی، از آن نوع که سرمایه داران معمولاً در کشورهای امپریالیستی به کار می گیرند را دشوار می کند.

نبود حقوق سیاسی، سانسور و رسانه های مجیزگو از ویژگی های عمومی دموکراسی هایی است که در کشورهای تحت سلطه ی امپریالیسم به اجرا گذاشته می شود. بی علت نیست که دولت ها در کشورهایی که در آن ها سلطه امپریالیسم از طریق طبقه حاکمه وابسته به امپریالیسم مردم را به استیصال کشانده به طور مکرر به سرکوب های وحشیانه و شکنجه و مذهب و اسلامی تر کردن جامعه روی می آورند (مبارک و بن علی هم در عین اینکه سعی می کردند به تشکلات اسلامی دهنه بزند همین کار را می کردند).

در سال ۱۹۵۸، حبیب بورقیبه اولین رئیس جمهوری تونس بعد از استقلال، در ماه رمضان در مقابل تلویزیون یک لیوان آب پرتقال سر کشید. با این حرکت وی می خواست مانع از آن شود که به قول خودش در ماه رمضان در نتیجه بطالت اقتصاد کشور متوقف شود. امروزه چنین ژستی، از سوی روسای هیچ یک از کشورهای عربی قابل تصور نیست. حتی بشار اسد که سکولارترین رهبر منطقه است هر جا که بتواند به دین متوسل می شود. این است درجه شیوع ناامیدی و رشد دین در سراسر جهان که ملازم آن است.

بین امپریالیستها (و سیاستمداران بومی طرفدار غرب) از یک طرف و اسلام گرایان از طرف دیگر، هیچ انتخاب قابل قبولی وجود ندارد. در واقع هر اتفاقی که بیفتد بدون ظهور یک جنبش

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

انقلابی با رهبری کمونیستی که بتواند صحنه سیاست امروزی در خاورمیانه را عوض کند مردم منطقه و خارج از آن هم از دستورات امپریالیستی عذاب خواهند کشید، هم از یوغ مذهب و هم از تنش ها و منازعاتی که از این فعل و انفعالات منتج می شود.

چرا کار مصر به اینجا کشید

امپریالیسم فقط یک فحش و یا یک رشته سیاست نیست. امپریالیسم به معنی نظامی است که در آن انحصارات و نهادهای مالی ساختارهای اقتصادی و سیاسی را در کشورهای منزلشان مثل آمریکا و «غرب» به طور کلی و در سراسر جهان کنترل می کنند. اقتصاد - و زندگی مردم - کشورهای تحت سلطه تابع انباشت سرمایه ای هستند که در کشورهای امپریالیستی مستقر است. همانطور که در کتاب آمریکا در سراشیب به قلم ریچارد لوتا و فرانک شانون (۲۰) توضیح داده شده است: «این به معنای آن نیست که امپریالیسم واقعاً جلوی حرکت این کشورها را گرفته است و یا صرفاً ثروتشان را در یک رابطه نابرابر و غارت بی شرمانه تصاحب می کند، هر چند که همه این کارها را هم می کند. سرمایه امپریالیستی می تواند اقتصاد این کشورها را رشد دهد و در دراز مدت مجبور است این کار را انجام دهد. ولی باید آن ها را بر پایه های امپریالیستی رشد دهد - به خصوص بر پایه های که برای سرمایه خارجی مطلوب باشد - و این کار در تضاد با رفاه توده های وسیع مردم این کشورها و تکامل به نسبت همگون و جفت و جور فرماسیون اجتماعی آن ها انجام می دهد. حتی آن کشورهایی که روابط سرمایه داری به طور وسیع واردشان شده است در مسیر رشد مستقل سرمایه داری قرار ندارند. یکی از اعوجاج های متعددی که تولید می کند این است که این نوع از رشد سرمایه داری از بسیاری از دهقانان و طبقات سنتی سلب مالکیت می کند ولی قادر نیست آنان را به طور سودآور به کار بگیرد. نتیجه ی این روند به وجود آمدن یک جمعیت "حاشیه ای" شهری دائماً بیکار یا کم کار و یک نیروی کار عظیم به هدر رفته (غیر قابل استفاده) در روستاست.»

این ها مشخصه بسیاری از کشورهای عربی است. این مسأله مثلاً در تونس تبدیل به یک وضعیت مزمن شده و این کشور مدتهاست که به طور قانونی و «غیر قانونی» بخشی از جمعیت

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

روستایی اش را صادر می کند. مثال دیگر بحران ناگهانی و شدید چند سال اخیر در سوریه است که نتیجه باز شدن درهای این کشور به روی بازار جهانی می باشد.

با ادغام بیشتر و کامل تر مصر در بازارهای مالی جهان در چند دهه اخیر برخی از بخش های اقتصاد به سرعت رشد کرد ولی زندگی برای اکثریت دردناک تر شد. در مناطق روستایی که نزدیک به نیمی از ساکنین را در خود جا داده، «ضد-اصلاحات ارضی» انجام شد که هدفش این بود که کشاورزی مدرن سرمایه دارانه را در مناطق روستایی که با مالکیت خرد رقم می خورد رواج دهد. به این ترتیب بسیاری از فلاحین تبدیل به کارگر شدند و بسیاری دیگر به عمد کاملاً از زمین بیرون رانده شدند. در نتیجه برای ریسندگی ها و کارخانه های نساجی و سایر کارخانه هایی که در کنار دلتای رود نیل بنا شده اند کار ارزان چنان به وفور یافت می شود که حتی برای چین سرمایه داری که معدن کارگران فقیر و دهقانان از جا کنده شده است، راه اندازی صنعت صادراتی در مصر با صرفه تر شده است.

هم پای کشاورزی می لنگد و هم پای صنعت چرا که ادغام مصر در نظام امپریالیستی جهانی نوع توسعه ی آن را تعیین می کند. توسعه اقتصادی مصر اغلب اسپیکولاتیو یا در زمینه خدمات و مصرف بوده است و نه تولیدات پایه ای. (۲۱)

برای مثال با وجود این که شرایط مساعد کشاورزی (برخی از زمین ها سالی سه بار محصول می دهد) ثروت یکی از اولین تمدن های بشری را فراهم کردند، مصر بیش از پیش در زمینه مواد غذایی اولیه مثل ذرت و گندم به واردات از آمریکا و سایر کشورها وابسته شد. (۲۲) بیشتر منابع کشاورزی کشور به محصولات صادراتی تخصیص یافته است. این مسأله از اوایل سال های ۱۸۰۰ شروع شد که تولید پنبه به عنوان جای مصر در «تقسیم کار اقتصادی بین المللی» - که اسم رمز استثمار سرمایه داری و امپریالیستی است - تعیین شد.

یک مثال دیگر. مصر با وجود اینکه خود یک تولید کننده مهم نفت و گاز است، محصولات تصفیه شده نفتی وارد می کند. گاز طبیعی (با یک قیمت خیلی دوستانه) از طریق لوله ها به اسرائیل می رود در صورتی که بسیاری از مصری ها برای اجاق گازهایشان مجبورند بشکه های ناامن و سنگین بوتان را از پله ها بالا بکشند چرا که از زیر ساخت و لوله های گاز محلی خبری نیست. بوتان هم وارداتی است. سوخت دیزل و گازوئیل هم وارد می شود. وقتی دولت قیمت

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

ها را تعیین می کند معنی اش این می شود که این محصولات را دیگر به سختی می شود از کانال های رسمی تهیه کرد و مردم مجبورند وقت صرف بازار سیاه بکنند.

کانال سوئز که با کار اجباری دهقانان ساخته شد و بعداً به زور از بریتانیایی هایی که آن را دزدیده بودند پس گرفته شد منبع مهم درآمد و ایجاد کار است بخصوص برای کارگران ماهر. ولی آن هم اساساً صادر می شود و کمکی به رشد کشور نمی کند.

در نتیجه همه این ها بخش بزرگی از جمعیت در شهرها و روستاها از زندگی های سنتی شان کنده شده اند ولی در اقتصاد رسمی ادغام نشده اند. تداوم این شرایط به مدت بیش از نیم قرن شاهدهی بر این است که مشکل رشد نیست، بلکه جنس رشد است. (۲۳)

قاهره یکی از سطح بالاترین شهرهای جهان است، ولی نبود مشاغل دائم، وابستگی به روابط التزام آور شخصی و غیره فئودالی و قبیله ای برای بقا، شرایط بسیار نا امن و بی ثبات و فقر زده ای که زندگی اغلب ساکنینش را رقم می زند و حتی اندازه بیش از حد بزرگش و ناپایداری شرایطی هستند که بسیار مربوطند به این مسأله که جلوی رشد همه جانبه اقتصادی اجتماعی به خاطر تابعیت از سرمایه ای که در کشورهای امپریالیستی پایه دارد عقیم مانده. تعداد عظیمی از مردم به عنوان جایگزین ماشین کار می کنند (مثلاً در ساختمان سازی گاهی کمر از جرثقیل ارزان تر است) یا دربان و نگهبان و خدمتکار و غیره اند. پتئسیل های انسان این چنین بیهوده به هرز می رود.

در عین حال به یمن تلویزیون و اینترنت، میلیون ها جوانی که حتی خانه شان لوله کشی نشده و به مدرسه هم به زور دسترسی دارند و هیچ آمیدی به ورود به مدرنیته را ندارند به خوبی استانداردها و سبک زندگی آمریکایی و اروپایی آشنایند. این موقعیت در سراسر جهان عرب یک واقعیت است.

یک مثال زنده از پوچی رشد کشور از زاویه منافع مردم نظام پزشکی مصر است. در تئوری تقریباً همه در فاصله کمی از کلینیک و یا بیمارستانی که خدمات پزشکی رایگان انجام می دهد قرار دارند. ولی مردم وسعشان به رشوه هایی که برای دسترسی به این خدمات درمانی لازم است نمی رسد. نرخ مرگ و میر کودکان در مصر علیرغم امکانات مدرن پزشکی آن بسیار بالاست و این شاهدهی بر وضعیت واقعی درمان است. دانشگاه های پزشکی مصر مرتب پزشک تولید می کنند ولی بیشترشان به خارج می روند و نه فقط برای پول بلکه اغلب به این دلیل که

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

به عنوان فرد کاری برای تغییر شرایط از دستشان بر نمی آید. مقادیر متناهی منابع اجتماعی و تلاش های فردی که در آموزش دانشگاهی صرف می شود وقتی که فرد در لندن راننده تاکسی می شود و یا در نیویورک کامیون غذا می راند به هدر می رود.

قیام مصر و تونس و سایر نقاط را نمی توان فقط با محرومیت اقتصادی توضیح داد، چون این محرومیت چیز جدیدی نیست. یک حس کلی تمام این جوامع را در خود گرفته که زندگی مردم و کشور به بن بست رسیده. (۲۴) این شرایطی است که صحنه را برای بحران سیاسی ای می سازد که بن علی و مبارک را سرنگون کرد و اسلام گرایی را رشد داد.

راه وسطی بین سرمایه و سوسیالیسم هست؟

هستند کسانی که هم از لیبرالها فاصله می گیرند و هم از اسلام گرایان هر چند که معمولاً گذارشان به کمپ لیبرال ها می افتد چون امیدوارند «فضای دموکراتیک» امکان تغییر تدریجی را بوجود آورد. آن ها به شکل های مختلف ایده یک ساختار «گذاری» اقتصادی و سیاسی را مطرح می کنند که در آن سرمایه داری طور دیگری عمل کند. آن ها از دولت می خواهند دخالت کند و سرمایه گذاران را مجبور کند که به اهداف اجتماعی و ملی گردن بگذارند.

برای مثال در بهار ۲۰۱۳ یک مقاله در سایت سوسیال فروم توسط سمیر امین منتشر شد که یک سری قدم های مشخص را پیش می گذارد و می گوید می توان هم از «سرمایه داری نوکر» نوع مبارک که در آن یک مشت انگشت شمار از مردم وابسته به رژیم و بخصوص مبارک و خانواده اش فربه می شدند (خیلی شبیه تونس بن علی و خانواده اسد در سوریه) حذر کرد و هم از سرمایه داری «لیبرال» (به معنی بازار آزاد بدون محدودیت)ی که لیبرال ها و اخوان المسلمین قبولش دارند. ما می خواهیم پیشنهادهایش را بررسی کنیم. نه فقط به این خاطر که امین آدم با نفوذی است، بلکه به خاطر اینکه نکاتی که مطرح کرده مشخص هستند در صورتی که برنامه های اقتصادی به اصلاح چپی هایی که در جبهه نجات ملی لیبرالی هستند (و به خصوص معروف ترینشان به اسم حمدین صباحی که کاندید ریاست جمهوری بود و امین هم از او حمایت کرد) به تعمد مبهم است. ایده های امین برنامه های واضح و تلویحی بیشتر «چپی» های مصر و تونس را متبلور می کند.

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

۱- آنهایی را که بهشان امکان داده شد املاک دولت را به قیمت ارزان خریداری کنند مجبور کنیم که ارزش واقعی مایملکشان را بپردازند و این طریقی است برای پایان دادن به «سرمایه داری نوکر». ۲- بالا بردن حقوق حداقل و اعمال سقف برای دستمزدها. ۳- ایجاد یک کمیسیون سه طرفه بین اتحادیه ها (شامیل اتحادیه های مستقلی که در حال حاضر توسط دولت به رسمیت شناخته نمی شوند)، صاحب کاران و دولت برای مذاکره در باب حقوق و مزایا. ۴- قطع یارانه های دولتی به شرکت های انحصاری. ۵- بستن مالیات های بالا بر شرکت های بزرگ و خارجی، مالیات های کم بر شرکت های کوچک. ۶- تخصیص بودجه مازادی که از این طریق به دست میاید به درمان و سایر خدمات عمومی. ۷- متمرکز کردن اعتبار تحت یک بانک مرکزی. ۸- برای دهقانان بهبود شیوه های کشاورزی، اعتبار دولتی برای نهاده ها، کنوپراتیوهای پخش، تثبیت اجاره زمین و تصویب قوانینی که بیرون راندن دهقانان از زمین را مشکل تر کند. (۲۵)

در مقابل مشکلات عظیم کشور این راه حل ها به شدت حقیرانه هستند. فقط به سه ضعف اساسی این استدلال بپردازیم.

اول اینکه در تفاوت بین «سرمایه داری نوکر» و سرمایه داری «لیبرال» غلو می کند. در واقع، نکته اولی که امین پیشنهاد می کند یعنی اینکه سرمایه داران برای سودهای گذشته و کنونی شان ارزش «منصفانه» بپردازند (که چیزی جز ارزش بازار نمی تواند باشد) همان چیزی است که تئوریسین های بازار آزاد (که به لحاظ تاریخی همان لیبرال ها هستند) تبلیغ میکنند. سرمایه داری، چه نوکر باشد و چه نباشد، باید به دنبال بالاترین نرخ سود برود. برای مثال کشاورزی را در نظر بگیریم که امین قبول دارد سخت ترین مشکل در دستور کارش می باشد، مشکلی که بسیاری به طور کلی از آن طفره می روند. سودآورتر آن است که به جای تشویق یک توسعه ی موزون در کشاورزی و تولید محصولات متنوع، سرمایه در مزارع به نسبت بزرگی متمرکز شود و مشتی محصولات صادراتی نظیر پنبه تولید کند، مواد غذایی وارد شود و باقی کشاورزی نیز راکد بماند.

به علاوه، وجود جمعیت عظیمی که از زمین قابل کشت محروم شده اند و نیازمند شغلی دیگرند، محرک سرمایه گذاری های دولتی و خارجی در تولیدات کارخانه ای است که باز هم اساساً در زمینه کالاهای نخی برای صادرات است. چه چیز دیگری ممکن است سرمایه خارجی

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

را به مصر جلب کند؟ تا وقتی که اقتصاد بر پایه اصل سرمایه داری تولید برای سود است، باید به دستورات بازار جهانی گردن بگذارد.

ثانیاً، این رویکرد تلویحاً فرض را بر این گذاشته که دولت خنثی است و می تواند علیه طبقه حاکمه سرمایه داری به کار گرفته شود در صورتی که در واقع دولت نماینده این طبقه است. هر کسی که با ساختار قدرت در مصر آشنا باشد به سختی می تواند منکر شود که نیروهای نظامی و ارگان های امنیتی هسته مرکزی دولت هستند. این فقط به خاطر آن نیست که ارتش یک نقش اقتصادی بزرگ دارد. حتا در تونس که نیروهای مسلح بسیار کوچکترند و نقش اقتصادی مهمی ندارند، هسته ی مرکزی دولت هستند. دستگاه دولتی شامل قوه مقننه و دستگاه اداری از بالا تا پایین در خدمت منافع این طبقه است. این ارگان ها علیرغم استعفای اجباری مبارک و بن علی کم و بیش دست نخورده ماندند و به تحمیل همان نظام اجتماعی اقتصادی ادامه می دهند. در واقع نقش دولت به عنوان تحمیل کننده مجموعه غالب روابط اقتصادی اجتماعی و در این مورد سرمایه داری و امپریالیسم یکی از اصول مرکزی مارکسیسم است که ما به تئوریسین های «مارکسیست» پیشنهاد می کنیم آن را به خاطر بیاورند.

سوم اینکه این رویکرد بر یک فرض دیگر نیز استوار است که البته گفته نشده ولی اساسی است: اینکه انقلاب واقعی در مصر (یا هیچ کشور دیگر) ممکن نیست و ما برای به وجود آمدن پیش شرط های چنین انقلابی نیاز به دوره ای طولانی از رشد اقتصادی داریم. انقلاب های روسیه و چین غلط بودن این پیش شرط را ثابت کردند. انقلاب در کشورهایی رخ داد که در زمان وقوع انقلاب از مصر امروز به لحاظ اقتصادی عقب مانده تر بودند. ما قبلاً در مورد رشد معوج در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم صحبت کردیم و گفتیم که چطور تحت این شرایط رشد اقتصادی به جای اینکه راه حل بوجود بیاورد مشکل بیشتر ایجاد می کند - همین رشد است که مصر و تونس را به جایی رسانده که امروز شاهدش هستیم. در نظریه ی امین، عملاً نقطه شروع بحث آن است که انقلاب و سوسیالیسم به عنوان گزینه مطرح نیستند - حال به دلیل تئوری توسعه اش یا به خاطر درکی که از تجارب سوسیالیستی در چین و شوروی دارد. برنامه امین یک مشکل بزرگ دیگر هم دارد. منصفانه باید بگوییم که این مشکل تقریباً وجه اشتراک همه کسانی است که خود را چپی و سوسیالیست می خوانند. آنان هیچ اشاره ای به نیمی از جامعه یعنی زنان نمی کنند. زندگی روزمره و اهداف سیاسی اسلام گرایان، موقعیت

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

زنان در جامعه را بتدیل به یکی از حادثترین موضوع های فوری خیزش های مصر و تونس و سایر کشورهای عربی کرده است. با وجود این چپ سنتی و سکولاریست های این کشورها سعی می کنند از آن پرهیز کنند.

برای مثال در تونس و مصر، به اصطلاح سکولاریست ها به اسلام گرایان اجازه دادند که با استفاده از راه های قانونی و اعمال خشونت فیلم پرسپولیس را قذغن کنند. این فیلم داستان دختری است که می خواهد به عنوان یک شخص در جمهوری اسلامی شکوفا شود. مثال دیگری بزنییم که معروف است و در عین حال خیلی چیزها را نشان می دهد: مثال امینه سبویی یک دانش آموز دبیرستانی که عکس سینه برهنه خود را در نت گذاشت و اعلام کرد «بدنم متعلق به من است و نه شرف خانه ی (ناموس) کسی.» در آن زمان امینه با گروه فمینیستی فِمن همکار بود (زنانی که سینه هایشان را که شعارهای ضد دینی و ضد پدرسالاری رویشان نوشته شده برهنه می کنند) و به ۴ ماه زندان حبس محکوم شد زیرا اسم "فمن" را روی یک دیوار قبرستان نوشته بود. به گفته یکی از نویسندگان تونسی، امینه کاری کرد که از زمان بن علی به بعد هیچ فرد دیگری نتوانسته بود انجام دهد: یعنی تمام طیف سیاسی و جامعه رسمی را علیه خود برانگیزد. (۲۶) پیشتر زمانی که یک زن جوان مصری عکس برهنه خود را به دلایل مشابهی در نت گذاشت، جنیش جوانان ۶ آوریل که برجسته ترین سازمان "جوانان انقلابی" در سرنگونی مبارک بود نه تنها رفتار او را محکوم کرد بلکه گفت که او نمی تواند عضو گروه باشد زیرا او یک خدانشناس است. (۲۷)

این ها صرفاً چند مثال نیست بلکه نشانه ی موضع تلویحی چپ و بسیاری از افراد طبقه متوسط است که می خواهند خودشان سبک زندگی سکولار داشته باشند اما در عین حال قبول می کنند که اقتدار دین زندگی عمومی جامعه و زندگی دیگران را تعیین کند. این موضع صرفاً عوامفریبی بدتر از تقوا نیست؛ بلکه نشانه ی توافق با مشروعیت قوانین پاتریارکی در هسته ی مرکزی روابط پوسیده اجتماعی و تفکری است که جهان عرب را به اسارت گرفته است. در این منطقه رفتار "خطاکاران" زنان واقعاً کلیت نظم اجتماعی و ایدئولوژیک این منطقه و به طور کلی جهان را به شکلی بلافصل به چالش می گیرد. (۲۸)

یک مثال به ویژه اسف بار این است: مصر دچار اپیدمی تجاوز و آزار جنسی در اماکن عمومی است و به طور عمومی هم با آن تساهل می شود. موعظه گران ریش دار و ژنرالهای

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

کوپان دار که باندهای برادر در حال رقابت با هم هستند، هر دو مشابه یکدیگر با صراحت این وضعیت را توجیه کرده اند و فضایی برای تجاوز به زنان در میدان تحریر به وجود آوردند و شاید هم آن را سازمان دادند. (۲۹) طبق تحلیل باب آواکیان، این پدیده های دهشت آور تبارز اثراتی است که توسط تضاد اساسی سرمایه داری در جهان امپریالیستی امروز تولید می شود - تضاد میان تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی. از یک طرف، رشد سرمایه داری روابط اجتماعی کهنه را درهم می شکند و زنان را به درون زندگی عمومی می کشد اما از سوی دیگر ارزش ها و امتیازات سنتی خود را بیش از پیش تحمیل می کنند و به طور خشونت بار تقویت می شوند - نه فقط در کشورهای عرب بلکه در جهان به طور کلی.

شک نیست که میان کشورهای مختلف تفاوت هایی هست. اسلام گرایان تلاش می کنند وضعیتی را که پیشاپیش موجود است و بدتر می شود در قانون ثبت کنند. اما در بهترین حالت، اغلب نیروهای "سکولار" که طالب حقوق زنان هستند با جسارت آنان را در این زمینه به چالش نمی کشند حتا در شرایطی که برابری زنان ظاهراً بخشی از برنامه آنان است. این مسئله به ویژه زمانی تکان دهنده است که لیبرال ها در غرب از شکل های قرون وسطایی ستم در کشورهای تحت سلطه استفاده می کنند تا منافع امپریالیست های غربی و برنامه سیاسی آنان را تبلیغ کنند و بر روی شکل های مدرن تر ستم بر زنان پرده بکشند.

در این جا دو نکته مهم هست. یکم، زنان در همه کشورهای جهان تحت ستم هستند. «برقع که توسط بنیادگرایی اسلامی فناتیک تحمیل می شود و "تانگ" که وسیعاً به عنوان "شورت سکسی" برای زنان در جامعه سرمایه داری "مدرن" تبلیغ می شود به ظاهر خیلی فرق دارند اما هر دوی آن ها نمادهای زشت تحقیر زن و تجسم آن هستند.» (۳۰)

دوم، تا آن حد که در کشورهای امپریالیستی زنان دارای انتخاب های بیشتر هستند و برخی حقوق را دارند - و به اصطلاح زن بودن در لندن یا نیویورک "راحت تر" از زن بودن در قاهره یا دهلی است - به دلیل آن نیست که گویا فرهنگ غربی برتر است بلکه ربط دارد به رشد امپریالیستی - یعنی انباشت سرمایه در کشورهای امپریالیستی و آن نوع رشدی که به کشورهای تحت سلطه شان تحمیل می کنند. چنین رشدی است که "راحت تر" بودن را تا آن حد که هست ممکن می کند. البته این حقوق نسبی است و در حال حاضر به شدت زیر ضرب است. (۳۱)

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

علیرغم شرکت گسترده ی زنان در مبارزات ضد رژیم، هیچ جا در شورش های عربی فریاد رهایی زنان آن چنان که ضروری است طرح نشد و تبدیل به شعار بسیج کننده نشد. مبارزه با ستم بر زن به طور تعیین کننده ای درهم بافته شده است با چالش رادیکال به کلیت نظام روابط اجتماعی. جنبشی که رهایی زن بخش مرکزی از هویت آن باشد در واقع می تواند با هر دو "منسوخ" در بیفتد. از جمله در مناطقی که و در میان قشرهای اجتماعی که اکنون تبدیل به پایگاه بنیادگرایان اسلامی شده اند و می تواند نیرویی از زنان و مردان را به میدان آورد و چشم انداز سیاسی را دگرگون کند و تغییر دهد. شعار «خشم زنان را به عنوان نیرویی قدرتمند برای انقلاب رها کنیم» می تواند دژهای این "دو منسوخ" را در زمینه سیاسی و در افکار توده های مردم توپ باران کند.

بخش دوم

یک انقلاب واقعی چه مختصاتی دارد؟

همان طور که گفتیم علل رخداد بهار عربی عمیق و چندگانه است و جنبش ها و جریان های فکری به شدت متناقض و تضادهای پیچیده را به وجود آورده اند. اما در ریشه ی همه این ها یک واقعیت اساسی نهفته است که مردم این کشورها سازمان اجتماعی موجود را به شدت غیر عادلانه می دانند؛ این که کشورهائشان اسیر عقب ماندگی و حاکمیت باندهای ارجحی بومی و قدرت های نومستعمره خارجی هستند و شرایط موجود زندگی غیرقابل تحمل است. صدها و هزاران و حتا میلیون ها نفر آمادگی خود را به مبارزه و فداکاری برای پایان بخشیدن به این وضع را نشان داده اند. اما چشمه ی جوشان اشتیاق به یک تغییر انقلابی در نهایت رام شده و حتا منحرف خواهد شد مگر این که با یک آگاهی واقعاً حقیقی پیوند بخورد که چرا این جوامع این طور هستند و مهمتر از هرچیز این که، برای تغییر آن ها و تبدیلیشان به جوامع رهایی بخش چه می توان کرد.

به این معنا باید گفت هرچند اوج گرفتن مبارزه، واقعاً به موقع و عامل بسیار مثبتی در جهان بود اما وضع مردم خاورمیانه و آفریقای شمالی و نیاز آنان به داشتن یک جامعه ی کاملاً متفاوت اصلاً مختص این بخش از جهان نیست. همه جا سوال این است که آیا امکان دارد که

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

ستمدیدگان علیه شرایط اجتماعی موجود به پا خیزند و استثمارگرانی که از این شرایط سود می برند و حکومت ها و ارتش هایی که از آنان حمایت می کنند را شکست دهند. و برپایه ی درهم شکستن این دشمنان آیا ممکن است که یک جامعه واقعا رهایی بخش را بسازند؛ جامعه ای که نیازهای مادی مردم را متحقق کند اما همچنین یک افق کاملاً نوین را در تاریخ انسان باز کند. در واقع، یک قرن مبارزه برای به صحنه درآوردن این انقلاب، یعنی انقلاب کمونیستی در جریان بوده است.

شرح تاریخ این انقلاب در مجال این نوشته نیست. (۳۲) این انقلاب ها در روسیه و چین، دستاوردهای عظیمی داشتند - به ویژه در دولت های نوینی که حاکمیت توده های مردم را نمایندگی می کردند، به وجود آمدن اقتصادهای کاملاً متفاوتی که مبتنی بر استثمار نبودند و گام های عظیمی در زمینه تغییر روابط میان مردم برداشته شد. این فرآیند در طول تاریخش مملو از آشوب و اضطراب، دارای قله های پیروزی و لحظه های افت و حتا تراژیک بود اما این تاریخ در کلیت خود مثبت بود. تعجب آور نیست که فرمانروایان جهان معاصر، طبقه ی حاکمه ی سرمایه دار- امپریالیست و دیگر استثمارگران و مرتجعین همدست آنان، این تجربه را "دهشتی" برای بشریت قلمداد کنند و در حداکثر توان خود تلاش کنند که این تاریخ را تحریف و واقعیت های آن را دفن کنند. به این دلیل است که جمع بندی آواکیان از تجربه ی اولین مرحله از انقلاب کمونیستی برای ستمدیدگان و هر کس که در جستجوی راهی به پیش و به وجود آوردن جامعه ای کاملاً متفاوت است دارای اهمیت تعیین کننده است. این سنتز نوین مبتنی است بر تجربه ی عظیم و تلاش های عمدتاً مثبت انقلاب کردن در قرن بیستم و همچنین احتساب کمبودهای جدی آن و نقد واقعی این تلاش ها و ادغام دانستنی هایی که در دیگر عرصه های تلاش بشری مانند عرصه علم، فرهنگ و تلاش های فکری به دست آمده است. نتیجه سنتز نوینی از کمونیسم است که انقلاب پرولتری را بر شالوده ای علمی تر می گذارد و انقلاب کمونیستی را هم شدنی تر و هم مطلوب تر می کند. مهمترین نکته در باره سوسیالیسم این است که همراه با بهبود عمیق زندگی مردم **گذاروی** است به یک عصر کاملاً جدید در تاریخ بشر:

«کمونیسم جهانی است که در آن مردم برای نیک بختی مشترک کار و مبارزه می کنند. ... هر فرد به اندازه ای که بتواند به جامعه خدمت می کند و هر آن چه برای یک زندگی شایسته

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

ی نوع بشر نیاز دارد از آن دریافت می کند. ... هیچ گونه تمایزی میان مردم نخواهد بود که برخی بر برخی دیگر حکومت و ستم کنند و نه تنها آنان را از داشتن یک زندگی شایسته بلکه از دانش و ابزار درک واقعی جهان و تغییر آن نیز محروم کنند.» (۳۳)

مخالفین انقلاب تلاش کرده اند به عموم مردم حقه نهند که هدف کمونیسم نه تنها یک رویای غیرممکن بلکه بدتر از آن است. آنان می گویند تلاش برای بردن جامعه به آن سو فقط می تواند منتهی به استبداد شده و فردیت را از بین ببرد. اما اگر تاریخ واقعی انقلاب را کاملاً بررسی کنیم ثابت می شود که این حرف دروغی بیش نیست. در عمل جوامع سوسیالیستی ساخته شده اند و این جوامع نه تنها نیازهای پایه ای مردم را برآورده کرده اند بلکه نگاه مردم به یکدیگر را عوض کرده اند. همان طور که در چین انقلابی دیدیم، شعار کاپیتالیستی «اول خودم» جای خود را به شعار «خدمت به مردم» داد و تبدیل به افقی شد که الهام بخش میلیون ها نفر بود. «ماهیت بشر» غیرقابل تغییر نیست بلکه امکان آن هست که بشریت شرایط خود و نیز خودش را تغییر دهد. سنتز نوین کمونیسم توسط آواکیان نشان می دهد که با درس گرفتن از مرحله اول انقلاب پرولتری و پرهیز از اشتباهات و کمبودهای تجربه ی اولین دولت های سوسیالیستی ما می توانیم در مرحله ی بعدی انقلاب پرولتری بهتر عمل کنیم.

به طور مثال به یکی از عرصه های مهم نگاه کنیم. سنتز نوین آواکیان مفهوم متفاوتی در مورد نارضایتی و جوشش فکری در جامعه سوسیالیستی دارد؛ بر بر اهمیت آزادی و تشویق نارضایتی و جوشش فکری تاکید می کند، تحمیل یک "ایدئولوژی رسمی" بر کل جامعه را رد می کند و اهمیت مبارزه برای کشف حقیقت را به رسمیت می شناسد. این، به طرق مختلف نسبت رویکرد متفاوتی نسبت به محو گام به گام طبقات و تفاوت های میان کار فکری و یدی است که طبقات بر آن بنا شده است.

در مرکز و نیروی محرکه ی انقلاب باید آن بخش از جمعیت، پرولتاریا و دیگر ستمدیدگان که قربانیان استثمار و ارتجاع هستند و بیش از هر کس برای تغییر انقلابی اشتیاق دارند باشند. اما هدف این انقلاب انتقام گرفتن و به عبارت دیگر صرفاً به قدرت رساندن کسانی که تحت ستم بوده اند به جای استثمارگران سابق نیست. بلکه هدف آن رهبری جامعه از درون یک فرآیند تاریخی جهانی پیچیده به سوی ایجاد یک جامعه کمونیستی است که می توان به دست آورد.

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

امروز ما در وضعیتی هستیم که انقلاب های پرولتری گذشته شکست خورده اند اما نیاز به انقلاب بیشتر از همیشه است و قوای محرکه ی ریشه ای که مردم را به طرف انقلاب می راند کماکان در کارند و عمل می کنند. اما برای این که امکان انقلاب و اشتیاق به آن به واقع منجر به یک انقلاب واقعی شود باید در تئوری، در ایدئولوژی هم انقلابی صورت گیرد تا از درون آن هسته ای پویا و متحرک از انقلابیون کمونیست بیرون آید که مصمم هستند و می توانند توده ها را در کسب قدرت و آغاز یک فرآیند طولانی در تغییر جامعه رهبری کنند. (تاکید از مترجم است). این است اهمیت کار آواکیان و به این دلیل و به معنایی می توان کار او را مقایسه کرد با راهگشایی های تئوریک مارکس که شالوده ی نبردهای موفقیت آمیز انقلابی قرن بیستم و تشکیل دولت های سوسیالیستی را در آن قرن ایجاد کرد. آموختن این علم به صورتی که امروز تکامل یافته، محکم چسبیدن آن و به کار بستن آن برای شکافتن معضلات انقلاب کردن و جواب به آن دادن وظیفه ای است که در مقابل همه کسانی است که می خواهند برای جهانی نوین مبارزه کنند. سنتز نوین کمونیسم برای فصل الخطاب قرار دادن معضلات جامعه در کشورهای غرب و تدوین نقشه ای برای حل آن معضلات از طریق انقلاب، یک رویکرد پایه ای، یک داربست، فراهم می کند.

در خطوط کلی می توان مشاهده کرد که تغییر انقلابی دارای دو شاخص اصلی است که باید در مرکز هرگونه برنامه انقلابی باشد. اول، یک رشته ارتباطات مانند شبکه تار عنکبوت با نظام امپریالیسم جهانی هست که این جوامع را به لحاظ اقتصادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی اسیر و وابسته نگاه می کند. یک انقلاب واقعی نمی تواند این زنجیرها را صرفا پینه کند و بدرت از آن تلاش کند از آن ها "سود جسته" و از حلقه های اتصالی با نظام جهانی امپریالیسم به عنوان اهرم یا امتیازی استفاده کند. به طور مثال صنعت مدرن نفت که امپریالیسم در محور آن است یک زنجیر بزرگ بر پیکر مردم و جوامع این منطقه است و بدون شک هیچ ظرفیت آن را ندارد که به مثابه وسیله ی نقلیه ای برای "رهایی ملی" عمل کند. (۳۴) آیا الجزایری که ثروت های نفتی دارد یک کشور تحت سلطه فرانسه است یا کشور رها شده از سلطه فرانسه؟ آیا شرایط و موقعیت توده های مردم نسبت به چند دهه گذشته بهتر شده است یا برعکس شده است؟ همین را می توان در مورد برنامه های تونس گفت که امروز می خواهند صادرات پتاسیم و دیگر مواد کانی، تقویت شبکه مراکز تلفنی آو پراتور تلفنی برای شرکت های بین

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

المللی] که بن بست بدتری است، صدور دانه های تجاری، تقویت "صنعت" توریسم که اقتصادی پست، خنگ کننده و آلوده کننده است یا هر راه دیگری برای غارت منابع کشور و توانایی ها و استعداد توده های مردم صرفاً برای چاق و چله کردن سرمایه خارجی و در پی آن بدتر شدن نابرابری هایی که پیشاپیش دهشتناک و اسارت بار است. انقلاب هدف فوری دیگری نیز دارد: به راه انداختن فرآیند کامل تغییرات اجتماعی که کار نبود کردن روابط اجتماعی ارتجاعی، پاتریارکال و عقب مانده را که توده های مردم و کل جامعه را له می کنند آغاز می کند. این دو وظیفه را فقط در ارتباط تنگاتنگ با هم می توان پیش برد زیرا دگرگونی اجتماعی بدون رهایی ملی ممکن نیست و تنها از طریق تغییر این جوامع می توان آن ها را واقعاً از اسارت خارجی آزاد کرد. علیرغم مراحل که ممکن است در این فرآیند درگیر باشند، این به معنای اتخاذ راه انقلاب سوسیالیستی است.

«اول، سوسیالیسم شکل جدیدی از قدرت سیاسی است که ستمدیدگان و استثمار شوندهگان سابق در اتحاد با طبقات متوسط و متخصصین و اکثریت جامعه، تحت یک رهبری دورنگر، یک حزب پیشاهنگ بر جامعه حکمرانی می کنند. این شکل جدید قدرت، با استثمارگران قدیم و جدید مقابله می کند و مانع رشدشان می شود. یک نوع دموکراسی را متحقق می کند که الف- خلاقیت و ابتکار عمل مردم را در جهات گوناگون شکوفا می کند و ب- به توده های مردم حق و توان تغییر جهان و درگیر شدن در تصمیم گیری با محتوا را می دهد و مناظره های بسیار مهمی را راه می اندازد و تقویت می کند و حقوق افراد را حفاظت می کند. این دولت سوسیالیستی نوین ... سکوی پرشی است برای انقلاب در نقاط دیگر جهان.»

«دوم، سوسیالیسم یک نظام اقتصادی نوین است که در آن منابع و ظرفیت های تولیدی جامعه از طریق هماهنگی دولت سوسیالیستی تحت مالکیت اجتماعی هستند و تولید آگاهانه سازمان یافته و برنامه ریزی می شود برای تامین نیازهای اجتماعی و چیره شدن بر نابرابری های جامعه طبقاتی سرمایه داری ...

«سوم، سوسیالیسم یک دوره گذار تاریخی است میان سرمایه داری و کمونیسم؛ دوره ی مبارزه انقلابی و تجربه کردن برای تغییر تمام ساختارهای اقتصادی، تمام نهادها و تنظیمات اجتماعی و تمام افکار و ارزش هایی که تقویت کننده تقسیم جامعه به طبقات است.» (۳۵)

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

کار این نوع دولت و این انقلاب آن نیست که اقتصاد وابسته، معوج و از هم گسیخته ی امروز را "ملی" کند و دنبال آن نیست که "جایگاه واقعی خود" را در تقسیم کار جهانی بیابد. مصادره ی سرمایه و دارایی های متعلق به امپریالیست های خارجی یک گام عظیم و ضروری است که لازمه ی موفقیت یک انقلاب است. اما این کار صرفا یک گام است و بدون شک ساختن یک اقتصاد جدید و قابل دوام که پا را بیرون نظام امپریالیستی جهان می گذارد چالش بزرگی است. اما بدون آماج قرار دادن آن، پیشاپیش بازی را باخته ایم.

منابع عظیمی در کشورهای عرب هست که در یک نظام اقتصادی-اجتماعی متفاوت می توانند نقشی متفاوت، مثبت و پویا بازی کنند. کشاورزی که تحت سلطه ی امپریالیستی قادر نیست مردم را تغذیه کند یکی از آن منابع است که می تواند چنین نقشی را بازی کند و شالوده ی یک نوع متفاوت از اقتصاد ملی را فراهم نماید.

مشکل کلیدی "توسعه نیافتگی" نیست بلکه این است که تولید برای سود انجام می شود و نه برای نیازهای انسان ها و سلطه ی بازار جهانی در برخی عرصه های اقتصاد توسعه را دیکته کرده است و در عرصه های دیگر رکود و متروکه گذاشتن را. این وضعیت منجر به تشدید نابرابری های منطقه ای غیرعقلانی و عذاب آور شده است. مانند، نابرابری میان مصر علیا و مصر سفلا، دره ی نیل و قاهره در مقابل فرمانداری هایی مانند فی یوم و در تونس تفاوت های عظیم میان مناطق ساحلی و داخلی کشور. (۳۶)

قاهره شهری زیبا و پیچیده است اما حتا اگر رشد بی برنامه و پر هرج و مرج، فلاکت آفرین و به معنای واقعی خفقان آور آن را نادیده بگیریم، همین اندازه ی بزرگ آن بازتاب ستم و عقب ماندگی تحمیلی بر بقیه ی کشور است که جوانان از آن فرار می کنند و راه دیگری ندارند. این صرفا یک نمونه ی افراطی از وضعیتی است که در باقی کشورهای عرب حاکم است. این نابرابری ها تا حد زیادی محصول آن است که این کشورها "برده ی" توسعه ای هستند که برای سرمایه امپریالیستی و بازار امپریالیستی سودآور است. این اقتصادها نه قادر به تامین حیات انسان هستند و نه حیات محیط زیست.

یک انقلاب واقعی باید بسیج توده های مردم این مناطق عقب نگاه داشته شده و ساختن یک اقتصاد نوین را ممکن کند. در این اقتصاد نوین باید میان برنامه ریزی کلی دولتی در مقیاس کشوری (که یکی از اهدافش فائق آمدن بر نابرابری های منطقه ای و عدم تعادل

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

اقتصادی است) و ابتکار عمل و اتکا به خود در سطح محلی و منطقه ای رابطه ی پویانده ای باشد. کشاورزی باید کلید گسستن از بازار جهانی باشد و توسعه ی همه جانبه ی سوسیالیستی را ممکن کند و تاکیدش بر تغذیه ی مردم باشد. باید تعهد و برنامه ریزی باشد؛ از جمله شکل های همکاری و ابداعات در میان بخش های مختلف مردم - از متخصصین گرفته تا مردم عادی - تا به وضعیت کنونی پایان داده شود. امروز در کشوری مانند مصر و تونس، هرچه کشاورزی بیشتر توسعه می یابد مردم گرسنه تر می شوند. این دو کشور زمانی در تولید مواد غذایی وفور داشتند. امروز باید وارد کننده مواد غذایی باشند زیرا آب، زمین و زحمتکشان روستا باید برای بازار جهانی تولید کنند. صادرات پنبه، گندم و میوه و سبزیجات تمام غیرفصلی تولید می شود در حالی که میلیون ها نفر نانی را می خورند که با گندم نیمه گندیده درست شده است و دیگر هیچ. و آن هایی که نمی توانند برای بازار جهانی سود تولید کنند اصلا شغلی گیرشان نمی آید. این اقتصاد نیست. بلکه زندانی است که حیات زندانیان را نیاز به صادرات و به دست آوردن ارز خارجی جهت وارد کردن محصولات تعیین می کند که می توان به طور محلی تولید کرد و تولید محلی آن هم به نفع مردم این کشورهاست و هم به نفع کره زمین. وجود رودخانه ی نیل نیک بختی بزرگی برای مصر بوده است. زیرا دارای جریان های آب تمام نشدنی است. هر کشوری دارای منبعی مشابه نیست. اما این را می توان به عنوان یک نمونه ی منفی از این که چگونه نظام سود می تواند امتیازات را تبدیل به ضد خود کند: آب دریافتی کشاورزان را سرمایه و رابط قدرت تعیین می کند. سرمایه و روابط قدرت آنان را درهم می شکند و مانع از آن می شود که زمین شان به طور کامل تولید کند. سیستم آبیاری کنونی می تواند منبع ثروت باشد اما با خود نابودی خاک را نیز به همراه می آورد (به طور مثال از طریق انباشت غلظت نمکی خاک). میلیون ها نفر که روزهایشان را تا زانو در آب به سر می برند از بیماری های وحشتناک آبرا رنج می برند که نیم قرن پیش در چین انقلابی ریشه کن شد. بچه ها می میرند چون آب آشامیدنی نیست. برای اقتصاد، سودآور نیست که جلوی نشت کانال های آبیاری و دیگر شکل های اتلاف آب را بگیرد. می توان گفت که اکثر این آب "صادر" می شود زیرا برای تولید محصولات صادراتی مانند گل که مصرف آب بسیار بالایی دارند استفاده می شود. بالاخره این که، توسعه کشاورزی آبیاری در مصر موجب از بین رفتن ظرفیت های

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

توسعه کشاورزی در دیگر کشورهای ساحل رودخانه نیلی و منابع آن ها شده است و در واقع تداوم روابط ستم گرانه ی استعماری است که بر کل منطقه تحمیل شده است.

یکی از دستاوردهایی که ناصر به آن افتخار می کرد ساختن سد اسوان بود. در پرتو آن چه گفته شد حتا به این سد باید به عنوان یک معضل نگاه کرد (۳۷) و ان را به عنوان نمونه ی راهی که یک مصر سوسیالیستی نباید در پیش بگیرد دانست. ناصر می خواست نیل و زمین حاصلخیز آن را تبلیغ به منبع ثروتی مشابه نفت در دیگر کشورها مانند الجزایر کند. این اتفاق به شکل غریبی رخ داد: دره ی نیل نیز مانند نفت الجزایر، تحت فرامین قوانین سرمایه داری تبدیل به چیزی شد که به شکل گیری یک وابستگی اقتصادی فلج کننده و عریض تر شدن شکاف میان ثروت در یک سو و زندگی فرسا برای اکثریت بزرگ مردم مصر راه گشود. اقتصادی که به طور بنیادین متفاوت باشد و حافظ محیط زیست باشد باید دارای این مشخصات باشد: ۱- نباید بر اساس استثمار باشد و شرایط مادی برای پیشروی به سوی یک جامعه بی طبقه را ایجاد کند. ۲- باید نیازهای مردم را برآورده کند، به چیره شدن بر عدم تعادل منطقه ای، شکاف صنعت و کشاورزی، مقاومت در مقابل امپریالیسم کمک کند و خودکفا باشد. ۳- الگو و پایگاهی باشد برای پیشروی های انقلابی بیشتر در منطقه و در سطح جهان. این که چه چیزی "توسعه" است به طور رادیکال عوض شده و معنایی متفاوت خواهد یافت و سنگ محک "پیشرفت" دیگر معیارهای سنجشی که نظام جهانی امپریالیستی تعیین می کند و قواعدی که نهادهایی مانند بانک جهانی و صندوق بین المللی پول تعیین می کنند نخواهد بود. در این نوع جامعه انقلابی مالکیت دولتی و برنامه ریزی دولتی تبدیل به ابزار مرکزی در تحقق اهداف انقلابی و تغییرات اجتماعی می شود.

این به معنای بازبینی توسعه شهری و رابطه ی میان روستا و شهرهای بزرگ است. آن چه این بازبینی را تعیین خواهد کرد نه سودآوری بلکه ضرورت های توسعه ی عقلایی، درازمدت و منسجم بر حسب نیازهای انسان ها و محیط زیست است.

دولت

در اغلب کشورهای خاورمیانه و آفریقای شمالی، دولت را در بهترین حالت می توان دولت های نومستعمره خواند. تمام دولت و نه صرفا حکومت بلکه ارتش و نیروهای امنیتی و بوروکراسی اداری مستقیم و غیر مستقیم توسط نظام جهانی امپریالیستی و قدرت هایی نظیر فرانسه، بریتانیا و البته ایالات متحده آفریده شده و شکل گرفته است. این دولت ها کاملا تابع طبقات حاکمه ی بومی و خارجی هستند و به آن ها خدمت می کنند. این دولت ها روابط مالکیت حاکم را تقویت می کند تا "مساعدترین فضای سرمایه گذاری" برای استثمارگران محلی و بین المللی ایجاد شود. این دولت است که باید برنامه های دیکته شده توسط امپریالیست ها مانند برنامه های ریاضت کشی صندوق بین المللی پول و این دولت است که آماده است دست به خشونت بیرحمانه برای سرکوب مردم بزند. دولت ارتجاعی را هرگز نمی توان از بدنه ی امپریالیستی که به آن بسته شده است به طور قطع جدا کرد. تجربه ی چند دهه ی گذشته در کشورهای عرب و در سراسر جهان، از ناصر تا معمر قذافی تا حافظ اسد نشان داده است که نمی توان یک دستگاه دولتی را که برای حفاظت از یک نظام استثمارگری سازمان یافته است در اختیار گرفت و برای دست زدن به تغییرات انقلابی از آن استفاده کرد.

از آن جا که دولت فشرده ی نظام اجتماعی-اقتصادی و نیز دیرک اصلی آن است، نابودی دولت سرمایه داری باید هدف هر انقلاب واقعی باشد. به جای این دولت ارتجاعی باید یک دولت کاملا متفاوت، از بالا تا پایین، آفرید که در آن استثمارشوندگان سابق تحت رهبری یک حزب کمونیست پیشاهنگ واقعی بتواند حول خود اکثریت بزرگ جمعیت را متحد کند. چنین دولتی می تواند شکلی از **دیکتاتوری پرولتاریا** متناسب با هر کشور مفروض، باشد.

زمانی که یک دولت انقلابی، بر اساس استثمارشوندگان و ستمدیدگان سابق برقرار شد، راه های کاملا جدیدی در مقابل تغییرات اجتماعی باز می شود. تغییراتی که هم **ضرورت** وجود دولت - و جامعه ای - را ایجاد می کند که با تمام قوا در مقابل نظم کنونی جهان تحت سلطه امپریالیسم بایستد و هم وجود آن را **ممکن** می کند. برای مثال، وقتی که انقلاب، قدرت و مالکیت الیت زمین دار را درهم بشکند و تور خفقان آور نظام سود را از روی منابع و توزیع

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

پاره کند، در کشاورزی می توان با اتکا به توده ها بسرعت به خودکفایی دست یافت و کشور در شرایط بسیار بهتری برای مقابله با اخاذی غذایی و دیگر شکل های فشار نظام جهانی قرار خواهد گرفت.

برخی ها به اصطلاح "الگوهای" را تبلیغ می کنند (مانند رژیم چاوز و جانشین او، نیکولاس مادورو در ونزوئلا) که هیچ نیستند مگر نسخه های مختلف از دست نخورده گذاردن اساس دولت کهنه و امید به یافتن ساز و کارهایی با جهان امپریالیستی - مثلا در مورد ونزوئلا و اکوادور از طریق فروش نفت. نتیجه آن است که این جوامع اساسا تغییر نیافته اند و در معرض انواع و اقسام فشارها هستند. این دو وظیفه ی بزرگ انقلاب - یعنی، پاره کردن شبکه ی کنونی سلطه ی امپریالیسم بر ملل و آغاز فرآیند تغییرات اجتماعی به طور لاینفکی در یکدیگر تنیده شده اند.

بسیاری اعتراض خواهند که ما به دنبال تحقق یک رویای غیرممکن هستیم. باید گفت که این راه، راهی بسیار سخت است و نیازمند مبارزه و فداکاری های عظیم خواهد و در نهایت مستلزم آن است که انقلاب پرولتری در سطح جهانی پیروز شود. اما حقیقت آن است که **هیچ راه واقعی دیگری برای رهایی اجتماعی و پایان بخشیدن به تحت سلطگی و نابرابری ملل نیست.** غیرممکن واقعی بارها خود را به معرض نمایش گذاشته است - آرزوها و طرح های آنان که می گویند راهی بجز درهم شکستن سازمان ارتجاعی موجود هست.

زنان به مثابه نیروی محرکه ی انقلاب

نقش زنان در جامعه ی کنونی و این که با کدام افق و برنامه می توان و باید این وضع را عوض کرد در مرکز سوال هایی قرار دارد که با سربلند کردن بهار عربی طرح شده اند و در قلب آن نوع انقلابی قرار دارد که مورد نیاز است و آن جامعه ای که مطلوب و ممکن است. شاید بتوان گفت که مسئله زن، حادثترین گسل در کشورهای عرب است. انقیاد زنان آن چنان عمیقا در ساختارهای ارتجاعی و ستمگرانه و کل نظام استثمار یافته شده است که مبارزه علیه ستم بر زن را تبدیل به نیروی محرکه ای می کند که باید در مرکز هر نوع تغییر انقلابی واقعی باشد. در این جا می توان دید که چرا یک انقلاب واقعی به شدت ضروری است. مضاف بر این

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

می توان دید که چگونه انقلاب می تواند جامعه را حتا در مراحل ابتدایی اش عمیقا تغییر دهد و این که نبرد برای رهایی کامل زنان برای پیشروی انقلاب حیاتی است.

وقتی که دولت کهنه و دستگاه ستمگری آن درهم شکسته شود و ارگان های جدید قدرت انقلابی برقرار شوند بسیاری از جنایت های آشکار علیه زنان به سرعت محو خواهند شد. برای مثال، بسیج توده ای زنان و مردان با پشتوانه ی آتوریته ی دولت می تواند به سرعت ننگِ معیوب سازی دستگاه تناسلی دختران، ایپدمی تجاوز و تن فروشی گسترده را پایان دهد. ابتکار عمل های شجاعانه و مهمی که گروه های زنان و دیگران در حفاظت از زنان میدان تحریر در جریان تظاهرات ها و به طور کلی در مراکز شهری قاهره اتخاذ کرده اند نشان دهنده ی خواست و نیاز گسترده به چنین اقداماتی است و تجربه ی بسیار ارزشمندی را به دست می دهد و نشان می دهد که چگونه این اقدامات می تواند حتا برخی از توده های سابقا عقب مانده را بر ضد خشونت علیه زنان متحد کند. اما این اقدامات تاثیرات محدود خود را نیز نشان دادند زیرا مانند آن است که آب یک سطل سوراخ را بخواهیم قاشق قاشق حفظ کنیم. اما اگر چنین اقداماتی بخشی از ساختن یک جنبش انقلابی باشد که هدفش استقرار یک قدرت دولتی نوین و رهایی بخش است که می تواند زیربنای اجتماعی و ایدئولوژیک این رفتارهای جنایت گرانه را نابود کند و کل جامعه و مردم را دگرگون کند، می تواند تاثیرات بزرگ داشته باشند. دولت انقلابی برابری قانونی کامل در زمینه ازدواج، طلاق، حقوق مالکیت و وراثت را به سرعت به اجرا خواهد گذاشت - برخلاف تبلیغاتی که در مورد رژیم های بورقبیبه و مبارک شده است هرگز در آن رژیم ها زنان چنین حقوقی را کسب نکردند. دسترسی کامل به جلوگیری از بارداری و سقط جنین برای همه تضمین خواهد شد و در قانون نیز تصریح خواهد شد. برای مثال، در چین انقلابی تن فروشی در بازه ی زمانی چند سال پس از پیروزی انقلاب اساسا از میان رفت و زنانی که به دلیل فقر و روابط اجتماعی ارتجاعی به تن فروشی رانده شده بودند احترام اجتماعی شان و امکان آن را بازیافتند که به گونه ای معنادار درگیر ساختمان جامعه نوین شوند. تحقق چنین اهدافی نیازمند بسیج توده های مردم است که افکار ارتجاعی و نظام های ارزشی ارتجاعی که زنان را تحت ستم نگاه داشته است به چالش بگیرند. نیازمند آن خواهد بود که در فرهنگ و فکر مردم نیز انقلاب شود.

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

فقط این نوع تغییرات می تواند کشورهای خاورمیانه و آفریقای شمالی را به جلو پرتاب کرده و وضعیت زنان بسیار فراتر از کشورهای به اصطلاح "پیشرفته" امپریالیستی بشود. اما موضوع مهم تر آن است که جنگ درازمدت برای ریشه کن کردن ستم هزاران ساله بر زنان می تواند یک عامل مرکزی و محرکه در مبارزه بشریت برای گذر همیشگی به ورای ستم، استثمار و طبقات باشد. این مبارزه ای واقعی برای تغییر خانواده و تضمین آن که ازدواج بر پایه ی عشق و احترام متقابل باشد. خانواده سنتی در حال حاضر دژ پاتریارکی و عقب ماندگی است و باید آن را در معرض نقد و تغییر رادیکال قرار داد. نقش های سنتی جنسیتی و مفاهیم سنتی مرد و زن بودن میدان جنگی در فرهنگ و در میان خود ستمدیدگان خواهد بود. مبارزه ها و مناظره ها در میان مردم و تجربه کردن های اجتماعی نه تنها برای ممانعت از عقب گرد انقلاب لازم هستند بلکه مهمتر از همه این که باید بخشی از موتور محرکه ی پیشروی انقلاب باشند.

جنگ بر سر نقش زن در جامعه جامعه ی سوسیالیستی آینده را به مثابه یک گذار انقلابی به جامعه ای تماما متفاوت را فشرده و مشخص خواهد کرد. نه امپریالیست ها و نه بنیادگرایان اسلامی نمی توانند به میلیون ها زن راه خروج واقعی از این وضعیت را نشان دهند. اما انقلاب نشان می دهد. به این دلیل است که زنان شورش گر به ویژه جوانان می توانند جذب یک افق و برنامه انقلابی کمونیستی شوند.

بسیج نیروهای مثبت

هر کشوری دارای شرایط و نیازهای خود است. اما در همه جا انقلاب با مشکلات مشابهی سر و کار دارد. به هر نقطه ی جهان که بنگریم نابودی عظیم و وحشتناکی را می بینیم؛ انسان های درهم شکسته شده و مردمی که استعدادهایشان نابود شده است؛ نسل هایی که عقب نگاه داشته شده اند؛ زمن و منابعی که به هرز رفته اند؛ و فن آوری که به طور کامل نمی تواند نقش خود را به عنوان عاملی مثبت ایفا کند مگر این که توسط اصول سوسیالیستی به کار گرفته شود و نه برای انباشت سرمایه داری.

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

پتانسیل تغییر جوامع در کشورهای عربی از درون خود آن ها بلند می شود: مهمترین منبع تولید و انقلابی تر کردن این جوامع میلیون ها مردمی هستند که داغ لعنت خورده اند. این داغ لعنت خوردگان نیروی عظیمی برای انقلاب، برای تغییر، برای کار کلکتیو در خدمت به منافع کل جامعه هستند اما امروز توسط امپریالیسم و ارتجاع و به عبارت دیگر توسط "دو منسوخ" خاموش شده اند، عقب نگاه داشته و از رشد باز مانده اند. گوشه ای از این پتانسیل را می توان در خیزش هایی که رژیم های مبارک و بن علی را جاروب کرد دید. اما وقتی که قدرت سیاسی به واقع در دستان مردم قرار گیرد، مردمی که تحت رهبری یک حزب پیشاهنگ انقلابی واقعی باشند، آنگاه این پتانسیل دگرگون ساز را به واقع می توان رها و شکوفا کرد.

استیصال جوانان بی کار و غیرقابل استخدام عاملی مهم در برافروختن بهار عربی بود. بی امیدی می تواند تبدیل به امید شود، و جوانانی که قبلا مستصل بودند می توانند از شور و شوق و رضایتمندی عظیمی که حاصل فعالیت و مبارزه ی متحدانه به نفع کل جامعه است لذت ببرند. اما این نیز مستلزم نوع کاملا متفاوتی از نظام اقتصادی-اجتماعی است. این را نیز باید گفت که ایفای نقش مهم در بنای جامعه ای کاملا متفاوت و رهایی بخش فقط محدود به توده هایی که در لایه های تحتانی جامعه گیر کرده اند نیست. امروز، قشر بزرگی از زنان و مردان جوان که تعلیم یافته ی عرصه های هنر و علم هستند، در این جامعه خروجی کافی برای انرژی و خلاقیت خود ندارند. یک جامعه انقلابی به تامین شغل برای جوانان تحصیل کرده که امروز در جستجوی معیشت به خارج از کشور رانده می شوند و اغلب اوقات استعدادها و تحصیلاتشان به هرز می رود اکتفا نخواهد کرد. ساختن یک جامعه انقلابی مستلزم چیزی بیش از یکرشته مهارت ها و آموزش های فنی خواهد بود. هدف نهایی دست یافتن به جامعه بی طبقه کمونیستی مستلزم آن است که شکاف هولناک میان کار فکری و یدی درهم شکسته شود تا توده های مردم در کلیت خود بتوانند از ثمرات فرهنگ مشترک بشریت بهره مند شوند، روش علمی درک جهان فیزیکی و همچنین درک جامعه را بیاموزند تا بتوانند آن ها را تغییر دهند، تا جهان شگفت آور آنان را بهت و حیرت فرو ببرد - اما نه بهت و حیرتی ناشی از باورهای خرافی و پرده های جهل بلکه به دلیل شرکت در فرآیند هیجان انگیز چالش های دانش بسط یابنده ی بشر از جهان موجود و پیچیدگی ها و عظمت آن. روشنفکران و جوانان تحصیل کرده نقشی حیاتی در این فرآیند بازی خواهند کرد (یعنی در زمینه درهم شکستن شکاف عظیم میان کار

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

فکری و یدی- م) و در عین حال از نظر شخصی نیز احساس رضایت خواهند کرد زیرا این فرآیند برای خلاقیت و فردیت آنان نیز خروجی تامین خواهد کرد، چیزی که در جامعه امروز خفه می شود. و این امر نه از طریق تقویت موقعیت ممتاز برای عده ای قلیل بلکه از طریق پرتاب کردن کل جامعه به جلو، به مکانی بسیار بهتر انجام خواهد شد.

اختلاف عقیده داشتن

یکی از مشخصات غیرقابل تحمل این جوامع فقدان حقوق و شرکت معنادار در زندگی سیاسی است و این مسئله نقشی مرکزی در مطالبات بهار عربی بازی کرد. این مسئله را نمی توان صرفا به انتخابات "دروغین" یا "واقعی" تقلیل داد. انتخابات در هر حالت وسیله ای برای ایجاد تغییرات اساسی نبوده است. یکی از اتفاقاتی که تاثیرات هیجان انگیز بر جهان داشت این بود که خیابان بورقیه یا میدان تحریر صرفا نقطه ی مرکزی مقاومت نبود بلکه "مناطق آزاد شده" نیز بودند پر از مناظره و جدل بر سر جهت گیری های جنبش و به طور کلی جامعه. انواع و اقسام آدمها از زن و مرد، از جمله کسانی که یاد گرفته بودند که در مقابل قشرهای تحصیل کرده سکوت کنند، در مناظره ها حرف می زدند و هرچیزی را که حس می کردند سد و مانع است به نقد می کشیدند.

تحت حاکمیت ارتجاعی این نوع فعالیت ها همیشه با حملات پلیس، اوباش شترسوار، سکوت تلویزیون و جولان جاسوس های لباس شخصی مواجه می شد. در جامعه سوسیالیستی آینده این نوع جوشش نه تنها "تحمل خواهد شد" بلکه رهبران جامعه و نهادهای انقلابی آن باید به آن خوشامد گفته و تقویتش کنند. اعتراض و خیزش توده ای، روحیه جرات فکر کردن، بازیابی کردن، نقد کردن در ابعاد بیسابقه وجود خواهد داشت و توده های مردم در ابعاد بی سابقه در آن درگیر خواهند شد - توده های مردمی که به طور معمول در پشت دروازه های حیات فکری و سیاسی نگه داشته می شوند. در جامعه جدید روشنفکران کماکان نقش مهمی ایفا خواهند کرد.

قدرت دولتی از حق توده های مردم در پیش برد چنین مبارزاتی نگرهبانی خواهد کرد. با صراحت بگوییم، مخالفت با سوسیالیسم تا زمانی که این مخالفین دست به سرنگونی نظام از

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

طرق غیرقانونی نزنند، امکان بیان خواهد داشت. افق آواکیان از سوسیالیسم افقی است که مناقشه، مخالفت، مبارزه بر سر دست و غلط، مناظره توده ای استثناء نیست بلکه در بافت جامعه تنیده شده است. منابع (انتشارات، اینترنت، ایستگاه های تلویزیونی، سالن های کنفرانس و غیره) باید در دسترس باشد تا این حقوق واقعی و معنادار باشند - درست برخلاف دموکراسی بورژوایی که پول، ارتباطات و مالکیت، "آزادی بیان" را از بی معنا می کند.

این جهت گیری صرفاً آرزوی زاهدانه نیست که در مواجهه با اولین مشکلات کنار زده شود. بدون شک جوامع سوسیالیستی آینده دشمنان بیرحمی در داخل و خارج خواهند داشت که دست به هر کاری خواهند زد که نظام ارتجاعی را احیاء کنند اما در گذشته (در کشورهای سوسیالیستی سابق - م) بیشتر اوقات وجود چنین دشمنانی و ضرورت مبارزه با آن ها تبدیل به دلیلی شده است برای دست زدن به روش های سرکوب به جای تکیه به توده ها و آنان را پیشرو کردن.

جوامع سوسیالیستی نوین در قرن بیست و یکم باید با بسط بیسابقه ی حقوق فردی در میان تمام اهالی کشور رقم بخورد. خود دولت، از این نظر که محصول انقلاب توده ها خواهد بود، بنیادا از دولت های امروزی متفاوت خواهد بود. اما تا زمانی که وجود دولت لازم است، میان دولت سوسیالیستی و مردم تضاد وجود خواهد داشت. دموکراسی شکوفا شده در جامعه سوسیالیستی و ضمانت حقوق فردی بخشی از مبارزه برای تداوم تغییرات اجتماعی پیشروانه خواهد بود و شرایط مساعدتری را برای پیشروی انقلاب ایجاد خواهد کرد.

برای مثال، اهمیت مبارزه برای یک جهان بینی علمی و ضدیت با بینش دینی را که افکار توده ها را به اسارت گرفته است در نظر بگیریم. تقریباً در تمام کشورهای عربی، توده های مردم به طرق گوناگون - قانون، سایه سنگین خانواده و سنت، رسانه ها و گاه اوباش - از جستجو و کشف دیدگاه های آلترناتیو و بحث بر سر آن ها منع می شوند و آن ها که باور دینی ندارند ترسیده و به سکوت رانده می شوند. میان دین و دولت باید جدایی اکید وجود داشته باشد. نظام آموزشی به دین نیز باید با استانداردهای علمی که برای بررسی سایر پدیده های اجتماعی به کار می رود، برخورد کند.

یک جامعه سوسیالیستی بنیادا متفاوت به موضوع بحث بر سر دین کاملاً متفاوت برخورد خواهد کرد. می دانیم که در جامعه سوسیالیستی نیز تا مدت های زیادی، عده ی زیادی از

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

مردم جهان بینی علمی کمونیسم را رد کرده و به دین خواهند چسبید. به رهایی از دین احترام گذاشته خواهد شد و هیچ کس زیر فشار نخواهد بود که چیزی باشد که نیست. از سوی دیگر، کمونیست ها از مبارزه بر سر دین و به طور کلی بر سر جهان بینی عقب نشینی نخواهند کرد زیرا تا زمانی که توده های مردم فرا نگیرند که به جهان آنطور که هست نگاه کنند و بر این مبنا دست به تغییر آن بزنند، دست یابی به جامعه کمونیستی غیر ممکن خواهد بود. مبارزه در عرصه ی فکر میان کسانی که دین باور هستند و کمونیست های انقلابی می تواند یک مدرسه ی واقعی و هیجان انگیز باشد که میلیون ها نفر در آن شرکت کرده، آموزش دیده و تغییر کنند.

فقدان کمونیست های انقلابی

امروزه حلقه ی مفقوده در کشورهای عربی وجود یک هسته ی سازمان یافته از کمونیست های انقلابی است. منظورمان به هیچ وجه احزاب "چپ" فسیل شده یا دیگر گرایش هایی نیست که هر یک به شکلی، چه با ترکیب جوان یا پیر اعضایشان، تبدیل به نهادهای جامعه کهنه شده اند. مسئله حتا دست زدن به نقد رادیکال جامعه نیست. موضوع ظهور نیرویی در جامعه است که درک محکمی از ضرورت رهبری توده ها در سرنگونی انقلابی دولت های موجود است، عزم این کار را دارد و ضرورتا صاحب درک علمی از ساختن یک جامعه بنیادا متفاوت مورد بحثمان است.

امکان به وجود آوردن تغییر واقعی را می توان یک لحظه دید و سپس تصویر آن را از دست داد. فعالیت گری، ابتکار عمل و شجاعت توده ها مربوط به آن است که آیا باور دارند فداکاری هایشان می تواند به نتایج ارزشمندی منتهی شود یا نه. طبقات حاکمه به دلیل آن که متفرق اند و صفوفشان دستخوش آشفتگی است و ساختار قدرتشان مشروعیت خود را از دست داده است، دیگر نمی توانند به روش گذشته حکومت کنند. اما این بحران به طور اتوماتیک به نفع مردم حل نمی شود و نظم جدیدی که از درون آن سربلند می کند می تواند بد یا بدتر باشد.

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

این وضعیتی است که بعد از سقوط مبارک در پیام آواکیان به مردم مصر مورد خطاب قرار گرفته است: «در روسیه، در فوریه ۱۹۱۷ یک مستبد بیرحم دیگر یعنی تزار (سلطنت مطلقه) توسط خیزش مردم سرنگون شد. در آن جا نیز، ایالات متحده و بریتانیا و امپریالیست های دیگر و سرمایه داران روسی تلاش کردند که ستم بر مردم روسیه را در شکلی جدید تداوم بخشند. آن ها هم تلاش کردند از مکانیسم های "حاکمیت دموکراتیک" و انتخابات و حتا اجازه دادن به شرکت احزاب متفاوت استفاده کنند در حالی که کماکان کنترل کامل این فرآیند در دست استثمارگران مردم بود و تداوم حاکمیت آنان و تداوم فلاکت توده ها را تضمین می کرد. اما در این مورد، توده های مردم مانورها و توطئه های آنان به مردم شناسانده شد و توانستند خیزش انقلابی خود را از میان پیچ و خم های مختلف پیش ببرند و در اکتبر ۱۹۱۷ نهادها و مکانیسم های دیکتاتوری بورژوازی را درهم شکنند و یک نظام سیاسی و اقتصادی نوین یعنی سوسیالیسم را بنا کنند که برای چند دهه ادامه یافت و در جهت محور روابط ستم و استثمار، به عنوان بخشی از مبارزه در سراسر جهان به سوی هدف نهایی کمونیسم پیش رفت. تفاوت تعیین کننده آن بود که در خیزش های روسیه یک هسته رهبری، رهبری کمونیستی موجود بود که دارای درکی روشن بود که اساسی علمی داشت - درکی روشن که محدود به درک از ماهیت این یا آن مستبد بیرحم نبود بلکه درکی روشن از کلیت نظام ستم گرانه روسیه و این که مبارزه انقلابی باید ادامه یابد، به بیرون کردن یک حاکم مشخص از دستگاه حاکمیت اکتفا نکند بلکه تمام آن نظام را درهم شکسته و بر جای آن یک دولت دیگر بگذارد - دولتی که واقعا دربرگیرنده و تجسم اساسی ترین منافع توده های مردم و آزادی آنان در محور کلیه ی شکل های ستم و استثمار باشد.

«در دهه ی ۱۹۵۰ در نهایت انقلاب در روسیه واژگون شد و سرمایه داری در آن جا احیاء شد و روسیه ی امروز دیگر تلاش نمی کند که این واقعیت را که یک قدرت سرمایه داری-امپریالیستی است را پشت نقاب سوسیالیسم پنهان کند. با این وصف، انقلاب ۱۹۱۷ روسیه برای امروز درس هایی ارزشمند و حتا تعیین کننده دارد. و تعیین کننده ترین درس این است: وقتی توده های مردم در شمار میلیونی بالاخره از دیوارهای اسارت خود را می شکنند و عیله ستم گران و شکنجه گران خود بلند می شوند، آن گاه این مسئله که آیا مبارزه قهرمانانه و فداکاری های آنان واقعا منجر به یک تغییر اساسی، به سمت محور تمام شکل های ستم و

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

استثمار خواهد رفت یا خیر وابسته به آن است که آیا یک رهبری، رهبری کمونیستی وجود دارد و آیا این رهبری کمونیستی دارای درک و متد علمی ضروری هست و آیا بر پایه ی این درک و متد علمی می تواند رویکرد استراتژیک ضروری را تدوین و نفوذ و رشته های پیوند سازمان یافته در میان شمار فزاینده ای از توده های مردم را سازمان دهد و مردم را از میان تمام پیچ و خم ها به سوی هدف تغییر انقلابی و واقعی جامعه در انطبقات با منافع اساسی مردم رهبری کند. و به نوبه خود، وقتی مردم در شمار عظیم از "روتین نرمال" گسست و زنجیرهای محکم بافته شده ی روابط ستم گرانه را که در آن اسیرند و ذهنشان را پایین می کشد بشکنند - وقتی که این ها را بشکنند و در شمار میلیونی برخیزند - آن زمان، زمان تعیین کننده ای برای تشکیلات کمونیستی است که رشته های پیوندش با توده های مردم را بیش از همیشه توسعه دهد و صفوفش را گسترش دهد و توانایی رهبری کردن را در خود افزایش دهد.

«یا اگر سازمان کمونیستی هنوز موجود نیست و فقط به شکل قطعات جدا از توده ها موجود است، این زمان لحظه ی تعیین کننده ای است که سازمان کمونیستی به وجود آید و توسعه بیابد، چالش مطالعه و به کار بست زنده ی تئوری کمونیستی را در میانه ی این وضعیت متلاطم بلند کند و به طور مستمر ارتباطات خود را گسترش دهد و در جهت انقلابی که اساسی ترین و عالی ترین منافع توده ها را نمایندگی می کند، یعنی انقلاب کمونیستی بر شمار فزاینده ای از آنان تاثیر گذاشته و نهایتا در این انقلاب رهبری شان کند. ... به آن هایی که می خواهند مبارزه قهرمانانه ی توده های تحت ستم با یک رهبری ضروری، گسترش بیابد و در جهت یک تغییر انقلابی جامعه و رهایی واقعی پیش برود می گویم که: دیدگاه و اهداف رهایی بخش کمونیسم را در دست بگیرید و در میان توده های مبارز به آن بیان سازمان یافته بدهید و نفوذ و حضور آن را گسترش دهید.» (۳۸)

از درون خیزش های عربی چه چیزی بیرون خواهد آمد؟

چند سال گذشته مملو از درس های غنی، از نوع مثبت و منفی در مورد این مسئله بوده است که یک اقلیت نسبتاً کوچک چه تاثیر قدرتمندی می تواند بر روی کل جامعه بگذارد. عزم

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

و پیگیری عده ای از جوانان و دیگران هنگامی که تلاش هایشان به طور اساسی در انطباق با منافع مردم بود یک عامل مود آفرین در سراسر جامعه مصر و تونس شد. اگر آنان منتظر شده بودند که توده ها به طور عام یا اکثریت آنان آگاهانه در مورد ضرورت، امکان و چگونگی و زمان بندی تغییر اجتماعی تصمیم بگیرند، مبارک و بن علی هنوز در قصرهایشان نشسته بودند و توده های مردم هنوز فکر می کردند که هیچ راهی نیست. اما این دوره درس های تاسف باری نیز داشته است.

یک بحران انقلابی، بدون فعالیت یک حزب انقلابی و به وجود آمدن یک جنبش کمونیستی انقلابی در میان توده های مردم نمی تواند تبدیل به یک امکان واقعی در زمینه انجام انقلاب شود. این جنبش کمونیستی در میان توده های مردم باید توسط کمونیسم به مثابه یک علم و یک هدف هدایت شود. این جنبش حتا اگر کوچک است باید در جستجوی فرصتی باشد تا تاثیرات بزرگ بر کل جامعه بگذارد و قدرت خود را زیاد کند تا بتواند در شرایط مناسب دست به کسب قدرت سیاسی بزند. رخدادهای تا کنونی در سال ۲۰۱۳ اضطراب چنین جنبشی را عریان تر کرده است: دوران آشوبی که توسط بهار عربی باز شد نهایتاً حل خواهد شد و بدون ظهور یک رهبری و راه متفاوت، بدون رهبری کمونیستی انقلابی، راه حلی ارتجاعی غلبه خواهد کرد - همان طور که به شکل های مختلف در مقابل چشمانمان در جریان است و شکل می گیرد.

تاریخ انقلاب ۱۳۵۷ علیه شاه ایران و وقایع پس از آن واقعاً به کار امروز می خورد. رفقای ایران این واقعیت را تجربه کردند که انقلابی دزدیده شد، به انحطاط و شکست کشانده شد. و درس های تلخ این تجربه را جمع بندی کرده اند. آن کسانی که در مصر، تونس و در نقاط دیگر نسبت به نیروهای اسلام گرا توهم دارند و همچنین کسانی که حاضرند خود را در اختیار ارتش های وابسته به امپریالیسم بگذارند تا به اصطلاح مانع از تکرار تجربه ایران و رنج های عظیمی که بر مردم ایران رفت شوند، باید به این جمع بندی ها توجه کنند. (۳۹)

اما اگر یک جنبش انقلابی با نیرویی مکفی به پا خیزد و شروع به درهم شکستن دستبند آهنین «دو منسوخ» کند و بهتر از آن، در هر کشوری یک انقلاب شود، این امر موجب تغییرات بزرگ و به شدت ضروری در اوضاع کنونی منطقه و جهان خواهد شد. این امر می تواند به پیشروی انقلاب در کشورهای دیگر نیز کمک کند و پیشروی انقلاب در کشورهای دیگر به نوبه

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

خود به کشوری که انقلاب ابتدا در آن جا جهش کرد، کمک خواهد کرد. اگر جرقه ای که در سیدی بوزید، شهری کوچک و دورافتاده در تونس شروع شد توانست تمام منطقه را به آتش بکشد و بر مردم سراسر جهان تاثیر بگذارد فقط فکرش را بکنید که سربلند کردن یک جنبش واقعاً انقلابی که در ضدیت با دهشت هایی باشد که اکثر مردم فکر می کنند چاره ناپذیر هستند، چه خواهد شد.

استدلالی بدین مضمون هست که می گوید: اگر لیبرال ها، رفرمیست ها و "کمونیست های" رویزیونیست نمی توانند جا پای در جامعه باز کنند پس کمونیسم انقلابی به هیچ وجه نمی تواند با توده ها پیوند برقرار کند. اما هیچ نوع سرمایه داری نمی توان یافت که در آن ستم و استثمار وحشیانه ی ملل وجود نداشته باشد. هیچ نوع حاکمیت اسلامی "بشردوستانه" نمی توان یافت که در آن ستم بر زن نباشد. این ها **غیرممکن** است. چنین راه حل هایی نشدنی هستند و بهتر است قشری از فعالین و کسانی که پتانسیل می توانند رهبران مردم باشند هرچه زودتر به این واقعیت برسند. تلاش در پرهیز از مناقشه یا امتیاز دادن به تعصبات دینی مردم، نمی تواند آنان را فریب دهد و این کار فقط باعث محکم تر شدن افکار کنونی شان خواهد شد که توسط روابط اقتصادی و اجتماعی مسلط در جامعه شکل گرفته است و در تضاد با عمیق ترین آرزوها و منافع اساسی شان می باشد.

عامل مساعد بزرگ آن است که امروز یک چارچوبه ی اساسی موجود است: سنتز نوین کمونیسم انقلابی که توسط آواکیان تکامل یافته است، انقلابیون هر کشور را قادر می کند که در کلیت خود ببینند که دنیا نیازمند چه نوع دگرگونی انقلابی است و چه نوع دگرگونی انقلابی ممکن است. هر کس که می خواهد برای رهایی توده ها مبارزه کند باید با پیشرفته ترین درک علمی که تولید شده است درگیر شود. از آن جا که بینش، متد و تحلیل کمونیستی انقلابی منطبق بر واقعیت است، می تواند برای مشکلاتی که توده های مردم را به حرکت در می آورد جواب فراهم کند.

استقرار جریان انقلابی کمونیستی و ریشه دواندن آن در میان شمار فزاینده ای از توده های مردم، از پایین و در سراسر جامعه یک ضرورت عاجل است. توده های مردم در شمار فزاینده باید این آرمان را در دست بگیرند و نقش فعالی در تغییر جهان بر عهده بگیرند؛ تغییری که هیچ جهان بینی و جنبش دیگری نمی تواند ممکن کند. پیشاپیش توده های بسیاری حتا

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

بدون این که افق روشنی داشته باشند و بدانند که فداکاری آنان چه چیزی را به همراه خواهد آورد، آماده ی فداکاری اند. اما زمانی که افق علمی یک جامعه ی نوین و رهایی بخش، به توده های مردم انگیزه دهد و در هر گام شمار فزاینده ای را در بر بگیرد و تبدیل به نیرویی در مبارزه حول همه معضلات و موضوع هایی شود که هر روز در مقابل همه هست و بعد از خیزش عربی تبدیل به موضوع بحث و مناظره در میان میلیون ها تن شده است، آنگاه معجزه ی بزرگی رخ خواهد داد.

تشدید تاریخ که مشخصه ی بحران های عمیق اجتماعی است می تواند به سرعت میلیون ها نفر را به یک درک پایه ای از چه باید کرد برساند. اما به این شرط که یک نیروی سیاسی به ظهور برسد که می تواند بر حقیقت پرتو افکند، می تواند یک نورافکن علمی بر ماهیت مسئله و راه حل انقلابی آن بیندازد، افق های مردم را توسعه دهد و آنها را با تصویر یک جهان متفاوت که هم ممکن است و هم مطلوب آشنا کند، و راه رسیدن به آن را نشان دهد. در شرایط کنونی در کشورهای عربی، حتا یک گروه کوچک از کسانی که دارای درک انقلابی کمونیستی هستند می توانند توده های مردم را در سطحی وسیع به حرکت درآورند. امروز شرایطی است که یک گروه کوچک می توانند میلیون ها را به حرکت درآورند. این واقعیت وظیفه ی درگیر شدن با سنتز نوین کمونیسم و درک آن را تبدیل به یک وظیفه ی تعیین کننده و اضطراری کرده است - به ویژه در دیگ جوشان آرزوهای انقلابی و خطرهای حدت یافته در خاورمیانه و شمال آفریقا.

زیرنویس ها:

۱- ارتش مصر به دلیل نقش تاریخی اش دارای اعتباری در میان مردم است. کودتای نظامی ۱۹۵۲ سلطنت وابسته به بریتانیا را در مصر برانداخت و در سال های بعد، رژیم جمال عبدالناصر فنودال های طرفدار بریتانیا را خلع زمین و قدرت کرد. اما ناصر همیشه بر سرمایه خارجی و حمایت نظامی این یا آن قدرت بزرگ تکیه کرد. شرایط پیچیده و سیالی چون رقابت میان امپریالیست های بریتانیا و فرانسه که در جنگ جهانی دوم ضعیف شده بودند با ایالات متحده آمریکا که به شدت قوی شده بود، و همچنین سربلند کردن شوروی به مثابه یک کشور امپریالیستی که پس از احیای سرمایه داری در آن کشور در شکل سرمایه داری دولتی «سوسیالیستی» رخ داده بود، به رژیم ناصر امکان بندبازی میان این قدرت ها را می داد. ژنرال انور سادات، جانشین ناصر شد. موفقیت او در ضربه زدن به مهاجمین صهیونیست در سال ۱۹۷۳ بیشتر از ناصر بود اما ارتش مصر از این واقعه برای مذاکره و تسلیم به خواست های صهیونیست ها و قیمومیت ایالات متحده استفاده کرد. این پروسه به قرارداد صلح با اسرائیل در سال ۱۹۷۹ منجر شد که شامل تسلیم جنبه های مهمی از حاکمیت مصر بر شبه جزیره سینا و کانال سوئز و ایجاد یک اتحاد عملی با اسرائیل علیه جنبش فلسطین بود. اگر بگوییم که "ارتش های مصر و اسرائیل یک چیز هستند" فقط کمی اغراق کرده ایم. زمانی که ژنرال عبدالفتاح السیسی در سوم ژوئیه ۲۰۱۳ دوباره پا به میدان حاکمیت گذاشت سفیر اسرائیل به سفیر مصر گفت: «السیسی فقط یک قهرمان ملی برای مصری ها نیست. بلکه برای همه ی یهودی های اسرائیل قهرمان ملی است ...» - نقل شده توسط ری بوش در مقاله ی سردبیری مجله ی اینترنتی زیر:

August ۲۰۱۳ "virtual issue" of the *Review of African Political Economy*, <http://www.tandf.co.uk/journals/spissue/crea-si.pdf>

۲- سوسیالیست های انقلابی، در اواخر حکومت مبارک تا زمان انتخاب مرسی در سال ۲۰۱۲ استدلال کرده اند که اخوان المسلمین را باید حمایت کرد. جمله معروفشان این است: برخی اوقات با اخوان اما هرگز با دولت. اینان دولت را به مبارک و ژنرال هایی که بسیار نزدیک به مبارک هستند تقلیل می دهند. بعد از کودتای نظامی این ها از این شکایت کردند که «محمد مرسی و اخوان المسلمین به انقلاب خیانت کردند. حتی یکی از خواست های انقلاب برای عدالت

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

اجتماعی، آزادی، کرامت انسانی یا اجرای عدالت در مورد شهدای انقلاب را برآورده نکردند.» (سامه نقیب، «مصر: چهار روزی که دنیا را تکان داد»، سوم ژوئیه ۲۰۱۳).

<http://socialistworker.co.uk/art/۳۳۸۱۵/Egypt/۳A+Four+days+that+shook+the+world>).

ویراستار نشریه «اینترنشنال سوشالیست ریویو» به نام احمد شاوکی کودتای نظامی را این طور تحسین کرد: «به رسمیت شناختن این واقعیت است که اراده توده های مصر رژیم مرسی را دیگر تحمل نمی کند.»

Ahmed Shawki, "All of Egypt is Tahrir," July ۵, ۲۰۱۳,

<http://socialistworker.org/۲۰۱۳/۰۷/۰۵/all-of-egypt-is-tahrir>

سپس، مدت مدیدی پس از این که لیبرال ها و بسیاری دیگر که علیه مرسی تظاهرات کرده بودند شروع به پس کشیدن پای خود از کشتار طرفداران اخوان المسلمین توسط ارتش کردند، این ها نیز بالاخره به محکوم کردن «حاکمیت نظامی» پرداختند و برای اولین بار فهمیدند که اخوان المسلمین هم «فرقه گرا» است چون اسلام گرایان را در سوزاندن کلیسای مسیحیان رهبری کرده بود. با این وجود به این موضع ادامه دادند که سقوط مرسی نتیجه ی «موج انقلابی سی ام ژوئن» بود. در حالی که این به اصطلاح «موج انقلابی» بود که جاده را برای کودتای نظامی هموار کرد.

"The military's reign of terror in Cairo," August ۱۴, ۲۰۰۳,

<http://socialistworker.org/۲۰۱۳/۰۸/۱۵/the-militarys-reign-of-terror>

خلاصه این که مواضع سیاسی سوسیالیست های انقلابی پر از نوسان بوده است و پیوسته تلاش کرده اند که بر امواج جا به جا شونده ی سیاسی سواری کنند و این نوسان ها را به عنوان تاکتیک های سیاسی «مارکسیستی» (که در واقع ترسکیسم است و نه مارکسیسم) توجیه کرده اند.

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

در فاصله کوتاهی بعد از سرمستی از «پیروزی» تظاهرات های طرفدار کودتای نظامی، نقیب نتیجه گرفت که بدون سقوط رژیم های عربستان سعودی و امارات عربی، انقلاب در مصر ممکن نیست زیرا این رژیم ها از سقوط مرسی حمایت کرده اند و وعده داده اند که از رژیم حاکم در مصر با کمک های مالی بزرگ حمایت کنند. در واقع یعنی هرگز! زیرا شرایط مصر با وجود شمار عظیمی از توده های فقر زده در شهر و روستا بسیار برای انقلاب مساعدتر از انقلاب در آن کشورهاست که چنین شرایطی را ندارند. عامل دیگری که به اعتقاد نقیب مانع از انقلاب در مصر می شود گستردگی مناطق روستایی به ویژه در جنوب مصر است که به قول او «جنبش اسلامی بیشترین پایه را دارد.»

"The Egyptian Revolution must spread to win," July ۱۶, ۲۰۱۳

<http://socialistworker.co.uk/art/۳۳۹۰۲/The+Egyptian+Revolution+must+spread+to+win>

Revolutionary Socialists' Letter to Supporters, August ۱۵, ۲۰۱۳

<http://socialistworker.co.uk/art/۳۴۱۴۴/Egyptian+Revolutionary+Socialists+letter+to+supporters>

بعدا به موضوع اسلام گرایی و فقر نگاه خواهیم کرد. اما در این جا دو سوال مطرح است: آیا حقیقت دارد که فقر و «توسعه» نیافتگی هیچ نیست مگر مانعی در مقابل انقلاب؟ و اگر حقیقت دارد که اسلام گرایان معضلی است (نه فقط در روستا بلکه در واقعیت در سراسر جامعه) چرا سوسیالیست های انقلابی تا کنون به مقابله با آن نپرداخته است؟

سوسیالیست های انقلابی همیشه از تاکتیک ضدیت با آن چه در هر مقطع «دشمن عمده» می داند استفاده کرده است. باید پرسید کدام استراتژی (کدام هدف) درخشان است که این تاکتیک ها قصد تحقق آن را داشته اند؟ آن گونه نقیب اوضاع را تشریح می کند، از این تاکتیک

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

ها هدفشان «از دست ندادن فرصت برای زیاد شدن» بوده است. آیا تعریف اپورتونسیسم همین نیست؟

۳- نقیب، «چهار روزی که جهان را تکان داد»

۴- «فرض و استدلال این است که چون توده های میلیونی در حال عمل هستند، هر آن چه که انجام می دهند باید بر حق و عادلانه و در نهایت به نفع شان باشد ... این اپیستمولوژی پوپولیستی، رویکردی است که افکار عمومی را محک حقیقت می داند - افکار عمومی حقیقت را تعیین می کند. این رویکرد، از علم برای درک واقعیت و این که کدام کارکردها و دینامیک های زیربنایی واقعیت را شکل می دهند استفاده نمی کند؛ افکار غلط و شیوه ی اندیشیدن مردم را که در تضاد با واقعیت است به چالش نمی گیرد، نقد نمی کند و افکار آنان را تغییر نمی دهد.» - به نقل از مقاله، «میلیون ها نفر می توانند اشتباه کنند - کودتا در مصر، انقلاب نیست»؛ نشریه رولوشن شماره ۳۱۲، صدای حزب کمونیست انقلابی آمریکا.

عدد ۱۷ میلیون (برخی ها حتا ادعا می کنند ۳۳ میلیون) نفر در خیابان های مصر با درخواست نامه ای در دست که ژنرال ها وارد عمل شوند، یک فانتزی ناب است که می خواهد از دست اوضاع سیاسی پیچیده امروز فرار کند و این کار را با توسل جستن به این ایده که میلیون ها نفر نمی توانند اشتباه کنند و غلو کردن در مورد شمار میلیونی و چشم فرو بستن بر میلیون ها نفر دیگری که حامی اخوان المسلمین هستند انجام می دهد. کدامیک از این «میلیون نفر» درست می گویند: طرفداران مرسی یا مخالفین؟ چنین چیزی از ابتدای امر یک معضل بود. میدان تحریر اصلا گنجایش یک میلیون نفر را ندارد. ادعاها مبنی بر حضور «میلیونها» نفر در ژانویه ۲۰۱۱ برای مقابله با ادعاهای رژیم مبارک که می گفت «اکثریت ساکت» طرفدار وی هستند طرح شد و آثار اولیه ی درک های غلط موجود بود که گویا مشروعیت سیاسی از اکثریت بودن سرچشمه می گیرد. این درک غلط بسیاری از افرادی را که فکر انقلابی دارند گیج کرده است. به ویژه اکنون که شکاف تلخی میان مردم افتاده است.

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

۵- برخی ها مفهوم «دولت عمیق» را که معنی اش وجود باندی از مرتجعین سرسخت در میان نیروهای نظامی و سرویس های امنیتی است را به کار برده اند. این مفهوم در واقع بیان نگرشی است که میان بخش انتخاب شده و انتخاب نشده دولت فرق می گذارد: بخش انتخاب شده را قابل تغییر و به خدمت منافع مردم در آوردن می بیند و بخش انتخاب نشده دولت را نماینده منافع ارتجاعی که در مقابل تغییر مقاومت می کند. در حالی که دستگاه دولتی به مثابه یک کل ابزار دیکتاتوری طبقات حاکمه بر مردم است و انتخابات ها برای خدمت به این دیکتاتوری طراحی شده اند - از جمله برای روشن کردن محدوده های مشارکت سیاسی مردم در فرآیند سیاسی. بعدا در مورد انتخابات بیشتر خواهیم گفت. یک تمایز میان دستگاه دولتی و حکومت های روز وجود دارد اما هر حکومتی که منافع طبقه حاکمه را برآورده نکند دوام نمی آورد. برای مثال، محمد مرسی. طنز ماجرا در آن است که خود مرسی به عوض شدن ترکیب فرماندهی نیروهای نظامی که او را سرنگون کرد کمک کرد. نمی توان به مرسی انتقاد کرد که نیروهای نظامی، پلیس، قوه قضاییه و دیگر ساختارهای دوران حکومت مبارک را دست نخورده گذاشت زیرا او هرگز انتخاب دیگری نداشت. اما مهم است این واقعیت را تشخیص دهیم که اخوان المسلمین خواهان آن بود که با نیروهای رژیم کهنه شریک در قدرت بشود و به آن به شرطی اجازه ورود به قدرت داده شد که به احیای مشروعیت دولتی که میلیون ها مصری دیگر حاضر به تحملش نبودند کمک کند.

۶- باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا از بدو تاسیس آن در سال ۱۹۷۵ بوده است. او نقش تعیین کننده ای در تحلیل از قدرت گیری ضد انقلاب در چین در سال ۱۹۷۶ متعاقب مرگ مائوتسه دون و در بسیج کمونیست های سراسر جهان در بلند کردن میراث انقلابی مائو و پیشبرد آن بازی کرد. در چند دهه ی گذشته، آواکیان به طور علمی تمام تجربه ساختمان سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی و چین و علاوه بر آن دیگر تکاملات دانش بشر در زمینه علوم، تاریخ و فرهنگ را بررسی کرده است. بر این پایه سنتز نوین کمونیسم را به وجود آورده است.

«سنتز نوین، ترکیب بندی و قالب بندی دوباره ی جوانب مثبت تجارب جنبش کمونیستی و جوامع سوسیالیستی و یادگیری از جنبه های منفی این تجربه، در ابعاد فلسفی و ایدئولوژیک

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

و سیاسی است. هدف، دست یابی به جهتگیری، متد و رویکردی بسیار علمی تر درمورد انقلاب سوسیالیستی آینده است: تامین کردن و کسب قدرت و نیز در مورد جوانب مختلف جامعه های گذشته و تداوم بخشیدن به نیازهای مادی بسط یابندهی جامعه و مردم؛ غلبه بر زخم دگرگونی انقلابی جامعه و حمایت از مبارزات انقلابی جهان و عمل کردن بر این پایه که عرصه ی جهانی و مبارزه ی جهانی اساسی ترین و مهمترین عرصه است. همراه با این، ایجاد فضائی کیفیتا بیشتر برای نیازهای فکری و فرهنگی مردم و به راه انداختن پروسه های متنوع و غنی اکتشاف و تجربه کردن در عرصه های علم، هنر و فرهنگ و به طور کلی حیات فکری جامعه، و ایجاد فضای گسترش یابنده برای رقابت ایده ها و مکاتب فکری گوناگون و برای ابتکار عمل و خلاقیت فردی و حمایت از حقوق فردی از جمله تامین فضا برای اینکه افراد بتوانند در «جامعه ی مدنی»، مستقل از دولت، با هم کُنش داشته باشند - و انجام همه ی این ها در چارچوبه ی تعاون و کلکتیو. در همان حال، از قدرت دولتی محافظت خواهد شد و به مثابه یک قدرت دولتی انقلابی در خدمت منافع انقلاب پرولتری در این کشور و در سراسر جهان گیری کلی تکامل خواهد یافت و دولت، عنصر رهبری کننده و مرکزی در اقتصاد و در جهت جامعه خواهد بود. اما خود دولت نیز مداوما تحول یافته و به طور فزاینده تبدیل به دولتی ی دولت هائی که بشر تا کنون به خود دیده خواهد شد. این، بخش کاملاً متفاوت از همه مهمی از حرکت به سوی محو دولت خواهد بود که با استقرار کمونیسم در مقیاس جهانی ممکن خواهد شد.» (باب آواکیان: «انقلاب کردن و رهائی بشریت»، بخش اول. ۲۱ اکتبر ۲۰۰۷).

۷- «هیچ جبر جاودانه ای در این که اوضاع این گونه بماند وجود ندارد - یک جهان متفاوت و بهتر را می توان از طریق انقلاب به وجود آورد» - نشریه انقلاب شماره ۱۹۵، ۱۷ مارس ۲۰۱۰

۸- «در اواسط دهه ی ۲۰۰۰ بانک های اسلامی که در مصر فعالیت می کردند حدود ده درصد از موجودی های تجاری نظام بانکی مصر را در اختیار داشتند. ... در سراسر دهه ی ۱۹۹۰ و دهه ی ۲۰۰۰ هشت نفر از بیست نفر ثروتمندترین خانواده در مصر، با دارایی های خالص به هم پیوسته در بخش خصوصی، از اخوان المسلمین یا گروه های سلفی دیگر بوده

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

اند. اخیراً، رهن اسلامی تبدیل به یک بازیگر کلیدی در یکی از استراتژیک ترین و رشد یابنده ترین بخش صنایع شده است. در دهه ی ۲۰۰۰ اسلام گرایی در حال تثبیت خود در بالای نردبان اجتماعی مصر بود.»

Tarek Osman, *Egypt on the Brink*, Yale University Press, New Haven, ۲۰۱۰, pp. ۱۰۹-۱۱۰.

۹- در دو دهه ی گذشته نزدیک به ده میلیون نفر از زارعان اجاره دار و خانواده هایشان به زور از زمین هایشان بیرون رانده شدند، در حالی که جمعیت مصر ۹۰ میلیون نفر است.

Bush, editorial, *Review of African Political Economy*, August ۲۰۱۳.)

۱۰- این استدلال ژیلبر آشکار است در:

Gilbert Achcar in *The People Want: A Radical Exploration of the Arab Uprising*, Saqi Books, London, ۲۰۱۳, pp. ۲۵۰-۲۶۱.

۱۱- «طبق درک ماتریالیستی از تاریخ، عامل تعیین کننده ی نهایی در تاریخ عبارتست از تولید و بازتولید زندگی. نه مارکس و نه من هرگز چیزی بیش از این نگفته ایم. در نتیجه، اگر کسی این را پیچانده و بگوید که عامل اقتصادی تنها عامل تعیین کننده است، در واقع این گزاره را تبدیل به عبارتی بی معنا، مجرد و یاوه کرده است. وضعیت اقتصادی اساس است اما مولفه های مختلف روبنا ... نیز بر مسیر مبارزات تاریخی تاثیر می گذارند و در بسیاری موارد به ویژه شکل آن ها را تعیین می کنند.» - نامه ی فردریک انگلس به جی. بلوخ، ۲۱-۲۲ سپتامبر ۱۸۹۰

۱۲- کریس هارمن، پیامبر و پرولتاریا، بنیادگرایی اسلامی، طبقه و انقلاب.

Chris Harman, *The Prophet and the Proletariat, Islamic Fundamentalism, Class and Revolution*, Socialist Workers Party, London, ۱۹۹۹.

در لینک زیر اساس تئوریک گرایش انترناسیونال سوسیالیستی را در حمایت از اسلام گرایبی و این که چرا باید از آن حمایت کرد را می توانید بخوانید. اما باید خاطر نشان کرد که چنین دیدگاهی منحصر به ترسکیست ها نیست.

<http://www.marxists.org/archive/harman/۱۹۹۴/xx/islam.htm>

۱۳- سمیر امین به مدت چند دهه یکی از تئوریسین های معرف ضد امپریالیست و یکی از شخصیت های «سوسیال فوروم جهانی» بوده است. با این وصف او از تجاوز فرانسه به مالی و کودتا در مصر حمایت کرد. و استدلالش در این کار این بود که این ها موجب تضعیف اسلام گرایان می شود و عملکرد نظامیان علیه اسلام گرایان ضربه ای به سلطه ی ایالات متحده بوده است. برای شخصی چون امین که خود را مارکسیست می داند، باید این موضع گیری را یک خیانت تلقی کرد اما متأسفانه در میان مصری ها و بسیاری دیگر چنین موضعی عقل سلیم قلمداد می شود. (نوشته های امین در مورد اسلام گرایبی را می توان در سایت مانتلی ریویو یا لینک های زیر جستجو کرد.

pambazuka.org; on the coup, "The Egyptian nation and its army,"
<http://www.ahewar.org/eng/show.art.asp?aid=۱۷۹۱>

این موضع مرتبط است با نظریه امین در مورد امپریالیسم و رشد سرمایه داری. او هم نظر آندره گونترفرانک است که در سال ۱۹۶۶ کتابی تحت عنوان «توسعه ی توسعه نیافتگی» (مانتلی ریویو پرس، نیویورک، ۱۹۶۶) را منتشر کرد و در آن این تز را پیش گذاشت که امپریالیسم رشد اقتصادی کشورهایی مانند برزیل را می گیرد. این نظریه عکس برگردان تئوری کلاسیک و ارتجاعی توسعه است که توسعه ی اقتصادی را راه حل مشکلات این کشورها می داند. کافی است نگاهی به برزیل بیندازیم تا ببینیم که هیچ یک از این تئوری های درست

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

نیست. این فکر غلط که امپریالیسم مانع توسعه می شود بر نگاه امین در مورد انقلاب چین تاثیر گذاشت. از آن جا که وی توسعه ی اقتصادی را موضوع کلیدی می دانست، نتوانست متوجه ی تفاوت فاحش میان پروژه ی اقتصادی مائو و پروژه ی اقتصادی دن سیائو پین شود و ببیند که اولی پروژه ی توسعه ی منسجم و متوازن در خدمت چیره شدن بر جامعه ی طبقاتی بود و دومی پروژه ی توسعه ی اقتصادی به هر قیمتی. هرچند امین خود را با مائوئیسم همسو می بیند اما کارش به حمایت از «زهروان سرمایه داری» در چین کشید که سوسیالیسم را سرنگون کرده و سرمایه داری را احیاء کردند.

امین، اسم خود را پشتوانه ی کودتای نظامیان در مصر کرد. او نوشت که اراده مردم توسط «ملت مصر و ارتش آن» به اجرا درآمد. باید به وی خاطرنشان کرد که، طبقات حاکمه ی مصر ارتشی دارند؛ وظیفه ی این ارتش هیچ ربطی به منافع توده های مردم مصر یا ملت مصر ندارد. سلاح های آن برای کشتار مصری هاست یا برای نمایش - مانند هواپیماهای درجه دومی که آمریکایی ها به آن داده اند و دارای هیچ گونه فن آوری که بتواند در مقابل اسرائیل مفید باشد نیست. شاید هم این سلاح ها برای آن است که علیه دیگر همسایه های ضعیف ترش به کار رود. ارتش مصر مشخصا طوری سازمان یافته است که نتواند علیه دولت هم مرزی که مکررا به آن تجاوز کرده و تنها تهدید خارجی است بجنگد. برخی می گویند از آن جا که اعضای ارتش مصر عمدتا سربازان وظیفه هستند پس باید ارتشی مردمی باشد. با این حساب ارتش ایالات متحده آمریکا در جنگ ویتنام نیز «ارتش مردمی» بود.

۱۴- آواکیان، «نظراتی در باره سوسیالیسم و کمونیسم: یک دولت بنیادا نوین، یک تصویر بنیادا متفاوت و بسیار عظیم تر در مورد آزادی»

revcom.us/bob_avakian/views

۱۵- برای مثال رجوع کنید به کتاب رابرت دریفوس، «بازی شیطان، چگونه ایالات متحده به رشد بنیادگرایی اسلامی کمک کرد»، (نیویورک، ۲۰۰۵، انتشارات متروپولیتن). اثرات درهم

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

شکستن جنبش آزادی بخش سکولار در فلسطین، از جمله قتل سیستماتیک روشنفکران فلسطینی توسط اسراییل هنوز به طرز دردناکی در کشورهای عرب احساس می شود.

۱۶- آواکیان، «دور ریختن همه خدایان! پاره کردن زنجیرهای اسارت ذهن و تغییر رادیکال جهان»، ص ۱۰۱-۱۰۶. در صفحات بعدی آواکیان مورد ایران، سازمان آزادیبخش فلسطین و ایران را بحث می کند.

۱۷- یکی از نمونه های گفتمان «ضد امپریالیستی» اسلام گرایان می توان به نوشته های شیخ مراکشی به نام عبدالسلام یاسین رجوع کرد. مثلا جزوه ای تحت عنوان «زنان مومن در جهانی پر آشوب» که از کتابی (۱۹۹۳) گزیده شده است. این گفتمان موضوعاتی مانند موضوعات زیر را در بر می گیرد: نابودی اجتماعی توسط اثرات بازار آزاد و ریشه کن شدن دهقانان، فساد که توسط غرب وارد شده است و عوامفریبی ایده آل ها و اعمال غرب، نابودی محیط زیست و شرایط «نکبت بار» زنان در «مدرنیته». این مواضع در میان کسانی که خود را فمینیست و ضد کلنیالیست می دانند اعتباری یافته است.

۱۸- آواکیان، «نظراتی در باره سوسیالیسم و کمونیسم ...»

۱۹- نقل شده در «اساسنامه حزب کمونیست انقلابی آمریکا»- ۲۰۰۸

۲۰- ریموند لوتا با فرانک شانون، آمریکا در سرایشیب؛ شیکاگو، ۱۹۸۴ ص ۱۰۳ (در ترجمه فارسی این کتاب که توسط نشر آتش در اختیار علاقمندان قرار گرفته، رجوع کنید به ص ۹۱ پ دوم)

۲۱- یک تحقیق و تحلیل برجسته در مورد رابطه میان اقتصاد داخلی و ساختار طبقاتی مصر با ادغام آن در اقتصاد جهانی امپریالیستی توسط دو نویسنده مصری با اسامی مستعار محمود حسین انجام شده است. این دو نویسنده با درک های خودشان بسیار تحت تاثیر مائوئیسم بودند. آنان این ترزا را پیش گذاشتند که مصر با گذار ناقص به سرمایه داری رقم خورده

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

است که به طور هم زمان دارای سرمایه داری انحصاری بسیار توسعه یافته است که تابع امپریالیسم می باشد و هم چنین دارای بقایای مختصات فئودالی و ماقبل سرمایه داری است و این دو جنبه دست در دست یکدیگر روابط اجتماعی، نهادهای سیاسی، عادات و افکار عقب مانده را تقویت می کنند. مبارزه طبقاتی در مصر ۱۹۴۵-۱۹۷۱، مانتلی ریویو ۱۹۷۴

۲۲- «بحران جامعه ی روستایی در مصر معاصر دارای ضد و نقیض های بسیار است. در حالی که کشاورزی مصر یکی از پربرترین و فشرده ترین کشاورزی های جهان است، دهقانان آن در میان فقیرترین دهقانان جهان هستند. طبق تحلیل های مختلف، ۵۰ تا ۸۰ درصد از آنان زیر خط فقر زندگی می کنند. مضافاً، در حالی که مصر یکی از بزرگترین صادر کنندگان محصولات کشاورزی است، یکی از بزرگترین واردکنندگان مواد غذایی نیز هست.» (حبیب ایب، بحران جامعه روستایی در مصر، انتشارات کارتالا، پاریس ۲۰۱۰)

La crise de la société rurale en Egypte, Habib Ayeb, Editions Karthala, Paris, ۲۰۱۰.

۲۳- «اقتصاد مصر از ۱۹۸۰ به اینسو، بر حسب قیمت واقعی سالانه ۵ درصد رشد کرده است. آرزوی همه کشورهای در حال توسعه است که دارای چنین رشید باشند به ویژه در جایی که این رشد از رشد جمعیت بیشتر است. با این وصف، رشد اقتصادی مستمر کاملاً در زمینه ایجاد شغل و کاهش فقر شکست خورده است. سلاطین کائوچو که وابسته به حزب حاکم مبارک هستند، در چاق و چله کردن خودشان موفق بوده اند - در زمینه ی ساختمان، اراضی، سیمان و فولاد و البته در زمینه نظامی. ارتش «اسباب بازی های پسرانه» خود را با ارزش ۱٫۳ میلیارد دلار در سال از ایالات متحده دریافت کرده است و علاوه بر این سوداگری های اقتصادی عظیم آن در زمین، ساختمان و تولیدات تضمین شده است. اما فقر شهری و روستایی، محرومیت اکثریت مصری ها از ثروتی که خودشان تولید می کنند، بزرگترین کیفرخواست سی سال گذشته است. در بهترین حالت، مصر توسعه یافته است اما مصری ها توسعه نیافته اند! سطح بیکاری را می توان تا ۵۰ درصد تخمین زد، تورم مواد غذایی ۲۰ درصد است که فقر و

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

گرسنگی کودکان را تشدید کرده است و شورش های نان در نانوایی های قاهره در سال ۲۰۰۸ نشانه ای از توفانی بود که در راه بود.» (ری بوش، مصر: یک انقلاب دایم؟)

Ray Bush, "Egypt: a permanent revolution?," *Review of African Political Economy*, Vol. ۳۸, No. ۱۲۸, June ۲۰۱۱.

۲۴- یکی از تبارزات درخشان آن در ادبیات بوده است. دهه ی گذشته شاهد ظهور یک ژانر ادبی موسوم به رمان خانگی بوده است. مشهورترین آن «خانه ی یاکوبین» نوشته ی علا ال-اسوانی است که به مدت دو سال ۲۰۰۲-۲۰۰۳ پرفروش ترین رمان در جهان عرب بود و بعد از آن تبدیل به یک فیلم و سپس سریال تلویزیونی شد. در همان سال حمید ابو گلایل رمانی نوشته است به نام «دزدان بازنشسته». هردو رمان یک ساختمان آپارتمانی و ساکنین آن را به عنوان استعاره ای از جامعه مصر گرفته اند. اسوانی منظره ای از تمام طبقات اجتماعی مصر را در ارتباط با ساختمانی در مرکز قاهره ارایه می دهد. اما ابوگلایل بر روی مهاجرین بدون در هلوان که محله ای فقیر در جنوب است و زمانی نمونه ی حمایت پدرانیه ی رژیم ناصر از رفاه طبقه کارگر بود، تمرکز دارد. هر دو نویسنده تصویری سنگدلانه از جامعه ای می دهند که پنجره ها و درهایش را میخکوب کرده و بسته اند و بوی خفقان آور کهنگی هر اتاق را از بالا تا پایین گرفته است. بیرحمی و فساد رژیم همه ی جوانب زندگی، و رنج آورتر از همه، عادی ترین روابط میان مردم را زهرآلود کرده است.

Alaa Al-Aswany's *The Yacoubian Building*

Hamdi Abu Golayyel's *Thieves in Retirement*

۲۵- این متن از مقاله زیر استفاده شده است:

"Liberal Capitalism, Crony Capitalism and Lumpen Development," an article originally published in *Pambazuka* no. ۶۰۷, November ۱۱, ۲۰۱۲

(<http://pambazuka.org/en/category/features/۸۵۵۱۳>) reposted on fsm۲۰۱۳.org.

Hele Beji, "Amina, L'histoire en marche," *Le Monde*, June -۲۶
۱۵, ۲۰۱۳ (http://www.lemonde.fr/idees/article/۲۰۱۳/۰۶/۱۵/amina-l-histoire-en-marche_۳۴۳۰۱۳۵_۳۲۳۲.html)

باید اضافه کرد که در جوامع مردسالار امروزی، از جمله در تونس و فرانسه دو کشوری که فَمین فعال بوده است، لخت شدن در ملاء عام معمولاً نمی تواند از چنگال «نگاه مردانه» و شیئی سازی زن به دور بماند. بنابراین، نمی تواند یک تاکتیک عام برای رهایی زنان باشد.

۲۷- مجله قاهره، «بلاگرهای لخت مصری های هر طیف را عصبانی کرده است» نوشته لیام استک و دیوید کرک پاتریک، نیویورک تایمز، ۱۷ نوامبر ۲۰۱۱. همچنین به مصاحبه آلیا ماگدا المهدی، پاریس ۲۰۱۳ نگاه کنید.

Cairo Journal, "Nude Blogger rile Egyptians of All Stripes," By Liam Stack and David D. Kirkpatrick, *New York Times*, November ۱۷, ۲۰۱۱. Also, see the interview with Aliaa Magda el-Mahdy reprinted in Smain Laacher's *Insurrections arabes*, Libella, Paris, ۲۰۱۳.

۲۸- به فصل "نفرت از بدن زن" در کتاب "خیزش عربی" نوشته ی سمایین لاشر، جامعه شناس الجزایری-فرانسوی رجوع کنید. او خود را طرفدار **روشنگری** می داند. اما آنقدر انسجام فکری دارد که بگوید **دیده‌رو** هم زنان را مساوی مردان نمی دانست و می گفت زنان "کامل کننده" مرد هستند. و تاکید می کند که حتا مشهورترین ملی گرایان مانند ناصر، بومدین و بورقیبه طرفدار پاتریارکی، عشیره و اسلام بودند. (ص ۱۴۲) او شورش های امروز را به نقد می کشد زیرا فراتر از ضدیت با "استبداد" و "شیوه های حکومتی" نمی روند و تبدیل به چالش های رادیکالی نسبت به نظم موجود نمی شوند که استبداد مرد بر زن را در تمام عرصه ها و

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

جنبه های زندگی به زیر کشد. او همچنین نسبت گرایان فرهنگی غربی را نقد می کند زیرا آنان موضع نمی گیرند که آیا این شورش ها نسبت به زنان انقلابی هستند یا ضد انقلابی. (ص ۲۷۹-۲۸۱) او به شدت این نسبت گرایان را که می گویند نباید با به اصطلاح "نگاه غربی" به مسئله ستم بر زن در کشورهای نو مستعمره نگریت انتقاد می کند و می گوید ستم، ستم است و مهم نیست که چه کسی به آن نگاه می کند. سوال اینجاست که چرا یک دموکرات می تواند چنین موضعی بگیرد اما بسیاری از کسانی که خود را "مارکسیست" و "سوسیالیست" ها و "کمونیست" می خوانند در این آزمون رفوزه می شوند؟)

the chapter "La haine du corps des femmes" in Laacher's *Insurrections arabes*.

۲۹- ممکن است فکر کنید که پلیس بعد از این که به کودتا کمک کرد اعتصاب خود را علیه حمایت از زنان در مقابل خشونت و تجاوز پایان دهند. اما چنین چیزی رخ نداد. وقتی که در دوره فستیوال عید که آخر رمضان است جمعیت از اطراف قاهره به مرکز شهر سرازیر شد بسیاری از زنان و دختر بچه ها مورد خشونت جنسی قرار گرفتند و اغلب پسران جوان بودند که دست به این خشونت می زدند. عضو یکی از گروه هایی که برای پایان دادن به دهشت خشونت جنسی علیه زنان فعالیت می کنند می گفت، «مردم احساس می کنند که آزار دادن حششان است. آدم ها هنگام دزدیدن موبیل کسی فوراً پا به فرار می گذارند چون می دانند که مجرم هستند. اما الان وضع طوری شده است که افرادی که دست به آزار جنسی می زنند فرار نمی کنند! همان جا می ایستند.» عده ی زیادی به ویژه زنان داوطلبانه وارد گشت های ضد خشونت جنسی می شوند. اما مقامات کشور هنوز کنار ایستاده اند. (دیلی نیوز مصر، ۱۴ اوت ۲۰۱۳)

<http://www.dailynewsegypt.com/2013/08/14/i-saw-harassment-aid-patrols-show-worrying-trends-in-a-national-problem/>

۳۰- «بیانیه رهایی زن و تمام بشریت» توسط آر سی پی تاریخ ۸ مارس ۲۰۰۹، نشریه رولوشن شماره ۱۵۹.

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

اسلام گرایان می گویند که بدن زن مانند یک قطعه شکلات است: آیا بهتر نیست که در ورق پیچیده شود تا تازه بماند و از دیدگان آزمند دور باشد؟ جوابی که اغلب در غرب داده می شود این است: این شکلات وقتی باعث می شود که آب دهان مردان راه بیفتد بهتر فروش می رود - یعنی، به نمایش گذاشتن بدن زن ارزش بازاری آنان را بالا می برد. سوال این جاست که در کدام یک از جوامع امروزی بر روی کره زمین، زن می تواند یک شخص باشد و نه قطعه ای آب نبات؟

۳۱- در "بیانیه" می نویسد: «سرمایه داری نه زنان را رها کرده است و نه می تواند رها کند. سرمایه داری صرفا شکل های ستم بر زن را عوض کرده است و ماهیت ساختاری این ستم گری را به طرق مختلف پنهان کرده است مثلا از این طریق که به زنان نیز مانند مردان اجازه داده است که به خودشان به عنوان افراد ایزوله نگاه کنند. به این ترتیب انقیاد ساختاری و مستمر زنان و دیگر توده های مردم را در هاله ای از ابهام پوشانده است. مبارزه برای برابری زنان مطلقا بخش مهمی از رهایی زنان است اما به خودی خود به اندازه کافی رادیکال نیست. اگر مبارزه برای برابری به افق های تنگ جهان سرمایه داری محدود بماند و اگر نظام سرمایه داری خودش دست نخورده بر جای بماند، زنان می توانند "در بهترین حالت" به مثابه دارندگان کالا "صاحب خود" گردند یا این که می توانند بر دیگران سلطه یافته و با آنان مثل کالا رفتار کنند - اما هرگز نمی توانند از محدوده های تنگ و محدود کننده ی این نظام استثمارگر رها بشوند.»

۳۲- رجوع کنید به «آن چه در مورد انقلاب کمونیستی، راه واقعی رسیدن به رهایی، تاریخ آن و آینده مان "می دانید" در واقع نشان می دهد که چیزی در مورد آن ها نمی دانید»، شماره ویژه ی نشریه رولوشن، ۲۴ نوامبر ۲۰۱۳. همچنین رجوع کنید به «کمونیسم: آغاز یک مرحله نوین، مانیفستی از حزب کمونیست انقلابی آمریکا»، انتشارات آر سی پی، شیکاگو، ۲۰۰۹.

revcom.us/Manifesto/Manifesto.html

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

همچنین رجوع کنید به «تاریخ کمونیسم را درست بشناسیم»

"Set the Record Straight" at thisiscommunism.org

باب آواکیان، «انقلاب فرهنگی در چین ... هنر و فرهنگ ... نارضایتی و جوشش فکری ... و پیش برد انقلاب به سوی انقلاب»، در نشریه «دیما رکیشنز» شماره ۲ تابستان - پاییز ۲۰۱۳

Demarcations, A Journal of Communist Theory and Polemic, No. ۲, Summer-Fall ۲۰۱۲, demarcations-journal.org

۳۳- «انقلابی که نیاز داریم ... رهبری که داریم، پیام و فراخوانی از حزب کمونیست انقلابی آمریکا»

"The Revolution We Need... The Leadership We Have, A Message, and a Call, from the Revolutionary Communist Party," *Revolution* no. ۱۷۰, July ۱۹, ۲۰۰۹.

۳۴- ریموند لوتا، «هوگو چاوز و استراتژی نفتی ... اما آیا این می تواند به رهایی منجر شود»، نشریه رولوشن شماره ۹۴ ژوئیه ۲۰۰۷

۳۵- ریموند لوتا، «کره شمالی یک جامعه سوسیالیستی نیست»، نشریه رولوشن شماره ۳۰۱، ۱۴ آوریل ۲۰۱۳

۳۶- حبیب عیب، «جغرافیای سیاسی و اجتماعی انقلاب تونس: انقلاب از پایین»، مجله اقتصاد سیاسی آفریقا، اوت ۲۰۱۳. حبیب عیب در این مقاله که در بالا از آن نقل کردیم به کنایه سیدی بوزید (شهر فقر زده ای که محمد بوعزیز خود را به آتش کشید و موجب به راه افتادن شورش تونس شد) و سیدی بوسعید (منطقه ثروتمند در شمال تونس) را مقایسه می کند تا نابرابری های هولناک میان منطقه ی شمال شرقی تونس (که ساحلی است و اقتصاد صادراتی دارد) با مناطق جنوب، مرکز و غرب تونس (که به آب راه ندارند و فقر زده هستند)

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

نشان دهد. او رابطه ی میان منحرف کردن آب برای تولید خرما و روغن زیتون صادراتی و گسترش توریسم را با نابودی زارعان کوچک که در گذشته خود و کشور را تغذیه می کردند نشان می دهد. کمتر کشوری دارای کشاورزی با پتانسیلی مانند مصر است. اما همان طور که عیب نشان می دهد وابستگی تونس به واردات مواد غذایی نتیجه ی اجتناب ناپذیر جغرافیا و آب و هوا نیست.

۳۷- مساله منابع آبی و پیامدهای اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی آن در «بحران جامعه روستایی در مصر» نوشته ی حبیب عیب به طور مفصل بحث شده است. در صفحه ۱۳۵ یک بیان می دهد از شکست ناصریسم در انجام تغییرات اساسی: هیچ گونه صنایع واقعی و توسعه اقتصادی واقعی رخ نداده است، بیکاری بالا رفته، با وجود اصلاحات ارضی گسترده و مکرر وضع معیشت دهقانان به هیچ وجه بهبود نیافته است، پس از شکستی سخت در جنگ ۱۹۶۷ اسرائیل شبه جزیره سینا را اشغال کرد که شروع روندی بود که ناصریسم را پایان بخشید و آزادی فلسطین کنار گذاشته شد. کتاب «مبارزه طبقاتی در مصر ۱۹۱۷-۱۹۴۵» که قبلا منتشر شده است یک تحلیل تئوریک تری در مورد ناصریسم دارد. آواکیان در کتاب «دور ریختن همه خدایان! پاره کردن زنجیرهای اسارت ذهن و تغییر رادیکال جهان» (ص ۱۰۷-۱۰۹) جمعبندی های علمی از ناصر کرده و جمعبندی های نادرست را رد می کند.

۳۸- «مصر ۲۰۱۱: میلیون ها قهرمانانه برخاسته اند ... آینده هنوز نانوشته است»، نشریه رولوشن شماره ۲۲۴، فوریه ۲۰۱۱

۳۹- «از ایران به رفقای انقلابی مان در خاورمیانه و آفریقای شمالی»، بیانیه ای از حزب کمونیست ایران (م.ل.م) در ماه مه ۲۰۱۱. این بیانیه خاطر نشان می کند که، «بحران انقلابی که جامعه را در بر گرفته بود به طور منفی حل شد و سه دهه فاجعه برای طبقه کارگر و مردم ایران فراهم کرد و تاثیرات منفی عظیمی بر روند انقلاب در کل خاورمیانه و جهان گذاشت و فضای ضد انقلابی را در جهان تقویت کرد.» این بیانیه همچنین توضیح می دهد که، «اگر یک جنبش کمونیستی انقلابی نباشد که "چه می خواهیم" را از دیدگاه طبقه کارگر و دیگر اقشار تحت ستم و استثمار جامعه پیش بگذارد و مردم را در جنگ برای آن رهبری کند، آنگاه

بن بست خیزش های عربی و راه برون رفت

طبقات ارتجاعی و نمایندگان سیاسی آنان به مردم حقنه خواهند کرد که "چه باید بخواهند."
«...»

« بدون شک پیروزی شق دوم چهره ی این منطقه و جهان را به نفع مردم این منطقه و جهان عوض خواهد کرد. اما شرط تحقق این شق دوم آن است که توده های مردم در شمار میلیونی به ماهیت یک انقلاب واقعی پی برند و بدانند که چه جامعه ای با چه مشخصاتی می خواهند و با رهبری کدام طبقه. بدون اینکه میلیون ها این چنین آگاه شده و برای تحقق آن متشکل شوند، دشمنان میتوانند هر چیزی را به نام انقلاب به مردم حقنه کنند. همانطور که در مورد انقلاب ۱۳۵۷ ایران دیدیم. همان چیز ماند و بدتر شد.» (تمام مقاله را در لینک زیر بخوانید)

http://cpimlm.com/showfile.php?cId=&tb=hagh۳_s&Id=۴۶۴&pgn=۳

http://sarbedaran.org/hagh/hagh۵۴/hagh۵۴_byane۱۳۹۰.htm